

اقتصاد فقیر:

بازاندیشی بنیادین در شیوه مبارزه با فقر جهانی

این گزارش، خلاصه‌ای است از کتاب:
Poor Economics (2012) by Abhijit Banerjee & Esther Duflo

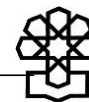
معاونت پژوهش‌های اقتصادی
دفتر: مطالعات اقتصادی

کد موضوعی: ۲۲۰
شماره مسلسل: ۱۴۵۹۹
آذرماه ۱۳۹۴

به نام خدا

فهرست مطالب

۱.....	خلاصه مدیریتی.....
۵.....	مقدمه
۸.....	فصل یکم - بازاندیشی درباره فقر.....
۱۰.....	فصل دوم - امنیت غذایی
۱۳.....	فصل سوم - بهداشت و درمان.....
۱۴.....	فصل چهارم - آموزش و پرورش.....
۱۶.....	فصل پنجم - سیاست جمعیتی.....
۱۹.....	فصل ششم - ریسک و بیمه.....
۲۱.....	فصل هفتم - وام‌دادن به فقرا.....
۲۴.....	فصل هشتم - پس‌انداز تدریجی فقرا.....
۲۶.....	فصل نهم - فقرا: کارآفرینان ناخواسته.....
۲۸.....	فصل دهم - سیاست‌ها و عرصه سیاسی.....
۳۱.....	نتیجه‌گیری.....



اقتصاد فقیر: بازانديشی بنيادین در شیوه مبارزه با فقر جهانی

خلاصه مدیریتی

کتاب «بازانديشی بنيادین در شیوه مبارزه با فقر» توسط دو نفر از اقتصاددانان دانشگاه معروف ام.آی.تی نوشته و در این گزارش به آن پرداخته شده است.

وقتی که درباره فقر صحبت می‌شود اکثر مواقع یکسری گزاره‌های کلی ارائه می‌شود که به سختی قابل نقد هستند. برای مثال یک دیدگاه بیان می‌کند که فقرا، فقیرند زیرا در دام فقر گرفتار شده‌اند و توانایی تأمین سرمایه‌گذاری‌های لازم اولیه را ندارند. دیدگاه مقابل این طیف، که آن هم یک دیدگاه کلی است، بیان می‌کند که وقتی بازارها آزاد و انگیزه‌ها درست طراحی شده باشند، مردم خود می‌توانند راه‌هایی برای حل مشکلات خود پیدا کنند و نیازی به کمک به فقرا نیست. این کتاب که به درستی در عنوان آن عبارت «بازانديشی بنيادین (رادیکال)» آمده است به دنبال آن است که به‌جای طرح بحث‌های کلی و پرسش‌های کلی گسترده به پرسش‌های بسیار جزئی‌تر با پاسخ‌های مشخص‌تر، فهم سیاست‌گذاری از چگونگی رفتار فقرا به‌دست دهد و برهمین اساس به جای طرح مفاهیم کلی، به‌صورت میدانی و با رودر روشن شدن با فقرا، مطالعه خود را به پیش برده است و برهمین اساس پیام کتاب آن است که راه‌حل طلایی کلان‌نگر برای مبارزه با فقر وجود ندارد و نخستین قدم به منظور اصلاح روش‌های پیشین، فهم دوباره ماهیت فقر است.

بنابراین نویسندگان کتاب (بنرجی و دافلو)، بدون کلان‌انديشی در مورد سیاست‌های مبارزه با فقر، به شکل خرد به راه‌حل‌های ممکن آن فکر کرده‌اند و نشان داده‌اند که وقتی سیاست‌های به‌دقت طراحی شده و زمینه فرهنگی-اجتماعی خاص، زندگی فقرا را لحاظ کند؛ حتی تغییرات کوچک در سازوکار ارائه کمک به آنها می‌تواند به‌طور چشمگیری کارایی آن را متحول سازد.

در دیدگاه‌هایی که بر شرایط کلان و ملاحظات اقتصادی سیاسی توجه دارند بیان می‌کنند که نهادهای سیاسی بر نهادهای اقتصادی توفیق دارند و برای بهبود سیاست‌ها لازم است که ابتدا اصلاحات در نهادهای سیاسی باشد تا در نتیجه آنها نیز نهادهای اقتصادی اصلاح شوند. در این چارچوب شرط لازم و کافی برای دستیابی به اصلاحات (ازجمله بهبود شرایط فقرا و مبارزه با فقر) تمرکز بر روی اصلاح نهادهای کلان است. درحالی که نویسندگان کتاب چنین فکر می‌کنند که عرصه سیاسی به‌طور کامل میزان اثرگذاری سیاست‌ها را تعیین نمی‌کند و حتی در محیط‌های نهادی بد با تمرکز بر برنامه‌های آشکار و

قابل اندازه‌گیری می‌توان با موفقیت به فقر توجه کرد و فضای قابل توجهی برای بهبود نهادهای خرد و سیاستگذاری محلی به وجود آورد.

در این چارچوب برای مقابله با فقر باید به میان فقرا رفت و با ملاحظه شرایط آنها دست به سیاستگذاری زد.

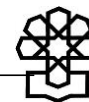
کتاب از پرسش‌های بزرگ در اقتصاد توسعه در دو سوی طیف (مثلاً چقدر باید به بازار آزاد در کمک به فقرا باور داشته باشیم؟) فاصله گرفته و به پرسش‌های کوچک پاسخ می‌دهد:

- چگونه نرخ مدرسه رفتن کودکان فقیر را افزایش دهیم؟
- رفتارهای (از نظر ما) نامتعارف و غیر عقلایی فقرا را چگونه می‌توان توجیه و تبیین کرد؟
- چرا فقرا، با وجود داشتن خواسته‌ها و توانایی‌هایی مشابه با هر کس دیگری از سایر طبقات درآمدی، زندگی به کلی متفاوتی دارند؟
- چرا آنها گاه برای اینکه پس‌انداز کنند به دریافت وام نیاز دارند؟
- چرا بچه‌های آنها به مدرسه می‌روند، ولی اغلب چیزی نمی‌آموزند؟
- چرا از خدمات رایگان بهداشتی استفاده نمی‌کنند، اما به داروهایی پول می‌دهند که نیاز چندانی به آنها ندارند؟

- چرا کسب‌وکارهای بسیاری را شروع می‌کنند، اما عموماً در هیچ یک از آنها پیشرفت نمی‌کنند؟
 - چرا با وجود فقر تعداد زیادی بچه می‌آورند؟
- پاسخ به این پرسش‌ها، بینش‌ها و بصیرت‌های جالبی در مورد انگیزه‌ها در زندگی فقرا به دست می‌دهند و نشان می‌دهد سیاست‌های مبارزه با فقر چه وقت نتیجه می‌دهد و چه زمانی نتیجه نمی‌دهد و چرا؟

محورهای مهم این مطالعه چنین است:

- **امنیت غذایی:** دولت‌ها و مؤسسات بین‌المللی باید در سیاست‌های غذایی خود بازاندیشی کنند و سیاست‌هایی را در تأمین امنیت غذایی اتخاذ کنند که تغذیه کودکان و مادران باردار از جمله آنها باشد و توجه شود که افزایش درآمد فقرا در ابتدای امر به بهبود تغذیه و استفاده از غذاهای سالم منجر نخواهد شد چرا که آنها نیازهای فراوانی در رقابت با غذای سالم و باکیفیت دارند.
- **بهداشت و درمان:** در مسئله بهداشت و درمان، به دلیل مسئله ناسازگاری زمانی، فقرا همانند سایر مردم، اغلب ترجیح می‌دهند که پول خود را به جای پیشگیری ارزانقیمت، مصرف درمان‌های گران قیمت کنند. نقطه آغاز بدیهی برای سیاست‌های سلامت، ارائه خدمات پیشگیرانه رایگان به خانوارها یا حتی پاداش دادن به آنها برای دریافت خدمات بهداشت و درمان است.



• **آموزش و پرورش:** سیاست‌های آموزشی دو بعد عرضه و تقاضا دارد. در مورد فقرا، واگذاری تصمیم‌گیری درباره تحصیل به سازوکار بازار، امکان تحصیلی برای کودکان را فراهم نمی‌کند و برای اطمینان از اینکه هر کودکی فرصت تحصیل را پیدا می‌کند مداخله عمومی از سوی دولت برای ارزان کردن آموزش لازم است. مدرسه رفتن کاری است که هزینه‌های آن الان پرداخت می‌شود و پاداش آن در آینده پرداخت می‌شود و برای اینکه دستمزد و درآمد از دست رفته کودکان جبران شود باید سیاست‌هایی مانند پرداخت نقدی مشروط به والدین در دستور کار قرار گیرد و نظام‌های آموزشی در کشورهای در حال توسعه باید بتوانند به هر فرد، مجموعه اولیه کاملی از مهارت‌ها را آموزش دهد و علاوه بر آن استعدادها را شناسایی کنند.

• **سیاست جمعیتی:** پیش بردن سیاست جمعیتی معقول بدون درک چرایی فرزندآوری [زیاد یا کم] ناممکن است. بچه‌دار شدن خانواده‌ها انتخاب آگاهانه است و عوامل زیادی در آن دخیل هستند. از جمله اینکه برای بسیاری از والدین، فرزندان آینده اقتصادی آنها هستند و علاوه بر آن هنجارهای اجتماعی و مذهبی هم بر آن تأثیر دارند. بر همین اساس تورهای اجتماعی کاراً (از قبیل بیمه سلامت یا مستمری بازنشستگی سالمندی) می‌تواند در سیاست جمعیتی مؤثر باشد. عواملی مانند کیفیت و کمیت بچه‌ها، سلامت فرزندان و آموزش آنها، هنجارهای اجتماعی و مذهبی، تورهای اجتماعی و سیاست‌های عمومی در مجموع بر سیاست جمعیتی فقرا تأثیر دارند.

• **ریسک و بیمه:** یک واقعیت اساسی در زندگی فقرا وجود انواع ریسک‌های درآمدی، غذایی و سلامتی و آسیب‌پذیری بیشتر آنها در برابر این ریسک‌هاست. یکی از راهکارها برای فقرا متنوع‌سازی انتخاب‌هاست. تنوع‌بخشی به شغل از طریق مهاجرت، شکل‌گیری شبکه گسترده از جوامع محل، ازدواج برای ایجاد ارتباط میان خانوارها و داشتن فرزند بیشتر از جمله راه‌هایی است که فقرا انتخاب می‌کنند. برای پوشش ریسک می‌توان از سیاست‌های بیمه‌ای استفاده کرد، اما فقرا کمتر از بقیه حاضر به پذیرش بیمه هستند، چون هزینه را باید نقد پرداخت کنند و دریافتی در آینده خواهد بود. به همین دلیل به نظر می‌رسد که بیمه جای خوبی است که می‌توان از بودجه عمومی برای رفاه همگانی استفاده کرد.

• **وام دادن به فقرا:** فقرا کمتر می‌توانند از بانک‌ها وام بگیرند. بانک‌ها نیز نرخ‌های بهره بالاتر، برای پوشش ریسک نکول و غربال‌گری، از آنها دریافت می‌کنند و به همین دلیل در موارد متعددی فقرا از بازارهای غیررسمی با نرخ‌های بالا وام می‌گیرند. یک راهکار بانکداری اجتماعی است که در آن پرداخت بهره برای فقرا صورت تکلیفی کمتر تعیین می‌شود. این راهکار در عمل راهکار موفقی نبوده است. راهکار دیگر، تأمین مالی خرد است. اعتبارات خرد تا حدودی می‌توانند قدرت وام‌گیری فقرا را افزایش دهند با این حال برای افزایش ظرفیت تأمین مالی خرد، لازم است که مؤسسه‌های تأمین مالی خرد بر باور و

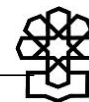
بازپرداخت منظم پافشاری کنند. با این حال تأمین اعتبار خرد بهترین راه برای تأمین مالی کارآفرینانی ریسک‌پذیر فراتر از خرده کاسبی‌ها نیست.

• **پس‌انداز تدریجی فقرا:** بانک‌ها به دلیل هزینه‌های اداری بالا، به دنبال مدیریت حساب‌های کوچک نیستند. همچنین رفتار پس‌انداز به شدت به انتظار مردم از آینده بستگی دارد و هرچقدر امید به آینده در فقرا بیشتر شود بهتر می‌توانند پس‌انداز کنند و این امر از طریق ایجاد حس امنیت در آنها حاصل می‌شود که از طریق اعتبارات خرد، تحصیلات بهتر برای کودکان، انواع بیمه و داشتن شغل می‌تواند تحقق یابد. این سیاست‌ها می‌توانند پس‌انداز فقرا را افزایش دهند.

• **کارآفرینی:** کسب‌وکار فقرا معمولاً در دام کوچک‌ماندن کسب و کار گرفتار می‌شود (سرمایه‌گذاری اندک، درآمد اندک به همراه دارد) همچنین فقرا کمتر از طبقه متوسط پس‌انداز می‌کنند چون می‌دانند که پس‌انداز آنها آن اندازه نخواهد بود که اهداف مصرفی آنها را در آینده تحقق بخشد. سازوکار افزایش پس‌انداز و کارآفرینی فقرا از یک سو در شکل‌گیری شغل‌های با ثبات قرار دارد و از سوی دیگر حضور دولت در این حوزه را توجیه‌پذیر می‌کند (استفاده از منابع دولتی در کمک به ایجاد کسب‌وکارهایی که به اندازه کافی بزرگ هستند، مثلاً ارائه ضمانت‌های وام به سرمایه‌گذاری متوسط، می‌تواند توجیه داشته باشد).

• **سیاست‌ها و عرصه سیاسی:** یکی از عوامل مؤثر در موفقیت سیاست‌ها محیط نهادی است. یک دیدگاه رایج اقتصاد سیاسی آن است که تا وقتی نهادهای سیاسی اصلاح نشوند کشورها نمی‌توانند به توسعه اقتصادی دست پیدا کنند و نهادهای سیاسی هستند که میدان سیاستگذاری اقتصادی را تعریف و محدود می‌کنند. در این دیدگاه فقر و فساد ناشی از آن کاهش نخواهد یافت مگر با تغییرات بزرگ سیاسی. دیدگاه مقابل که دیدگاه کتاب و نویسندگان آن هم هست چنین است که عرصه سیاسی را مانند سیاستگذاری باید در حاشیه و به صورت جزئی، اما تدریجی و پیوسته اصلاح کرد. توجه به جزئیات و درک روش تصمیم‌گیری مردم (از جمله قوا) باید مبنای سیاستگذاری باشد. در این صورت برای کاهش فقر نیازی نیست که راه‌حل‌های کلی ارائه داد و به صورت جدی و کلی گفت که سیاست‌ها موفق نخواهند شد یا راهبردهای کلی غیر قابل اجرا ارائه کرد، بلکه باید به صورت جزئی و با ملاحظه شرایط خاص فقرا در کشورها باید سیاستگذاری کرد. در این دیدگاه عرصه سیاسی به طور کامل میزان اثرگذاری سیاست‌ها را تعیین نمی‌کند و با سیاستگذاری جزئی و خرد و تدریجی می‌توان وضع فقرا را به صورت تدریجی بهتر کرد.

بر همین اساس است که نویسندگان کتاب تجارب موفق و ناموفق سیاستگذاری فقر را طرح می‌کنند. در این چارچوب از قبل نمی‌توان دیدگاه کلی داشت که دولت نباید برای کاهش فقر ورود کند و سیاستگذاری کند، زیرا سیاستگذاری دولت با شکست مواجه خواهد شد و از سوی دیگر نیز نمی‌توان



گفت دولت باید در تمام حوزه‌ها وارد شده و سیاستگذاری کند، بلکه باید به صورت جزئی و از طریق بررسی و آزمون، سیاستگذاری‌های جزئی برای کاهش فقر طراحی و اجرا کرد و با بررسی‌ها و آزمون‌های مداوم نیز آنها را بهبود و ارتقا داد.

در واقع از دید کتاب، تمرکز روی اصلاح نهادهای کلان به عنوان شرط لازم و کافی برای دستیابی به هر پیامدی مثبت (از جمله در حوزه فقر) تا اندازه‌ای نابخاست و در حاشیه و امور جزئی سیاستگذاری، فضای قابل توجهی برای بهبود نهادهای خرد و سیاستگذاری محلی وجود دارد. پس بهتر است از وانمود به وجود راه‌حل‌های آماده دست برداشته و به جستجوی ایده‌های کوچک و بزرگ پرداخته تا سرانجام به جهانی بدون فقر دست یافت.

مقدمه

کتاب اقتصاد فقیر حاصل سال‌ها پژوهش میدانی برای بررسی جزئیات زندگی بسیار پیچیده و غنی فقرا و مسائل درهم‌تنیده آن مانند سطح پایین بهداشت و تحصیلات در مناطق فقیرنشین کشورهای در حال توسعه است. نویسندگان کتاب، آبهیجیت بنرجی^۱ و اِستر دوفلو^۲، بیش از پانزده سال از عمر خود را صرف بررسی زندگی فقرا در روستاهای هند، مراکش، کنیا، اندونزی و بسیاری دیگر از کشورهای در حال توسعه کرده‌اند. نویسندگان کتاب، استاد اقتصاد در مؤسسه فناوری ماساچوست (ام.آی.تی) و از مؤسسان آزمایشگاه اقدام برای مبارزه با فقر عبداللطیف جمیل هستند. آنها به همراه دین کارلن، مایکل کرمر، جان لیست و سنهیل مولناتان از پیشگامان توسعه آزمون‌های میدانی به عنوان روشی مهم در ارزیابی سیاست‌های توسعه به شمار می‌روند که روحی تازه به تلاش‌ها برای فقرزدایی دمیده است.

حوزه پژوهشی اِستر دوفلو بر مسائل خرد در کشورهای در حال توسعه شامل رفتار خانوار، تحصیلات، دسترسی به خدمات مالی، سلامت و ارزیابی سیاست‌ها متمرکز است. او برنده مدال کلارک برای بهترین اقتصاددان زیر چهل سال در آمریکا در سال ۲۰۱۰، نخستین دریافت‌کننده جایزه بین‌المللی کالو آرمنگول در ۲۰۰۹، دارای عنوان بهترین اقتصاددان جوان فرانسه به انتخاب حلقه اقتصاددانان فرانسه در ۲۰۰۵ و برنده جایزه پژوهشی الیان بنت ازسوی انجمن اقتصاد آمریکا در ۲۰۰۲ است. دوفلو در لیست برترین صد روشنفکر عمومی و متفکر جهانی نشریه فارن پالیسی در سال‌های ۲۰۰۸، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۲ قرار داشت، نشریه تایم او را در سال ۲۰۱۱ در زمره صد فرد تأثیرگذار جهان قرار داد و نشریه اکونومیست نیز او را یکی از هشت اقتصاددان برتر جوان دنیا می‌شمارد.

عنوان اصلی کتاب، «اقتصاد فقیر»، ایهامی ضمنی دارد. ازسویی، شاید به کنایه، به ضعف رشته

۱. Banerji

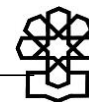
۲. Dauflo

اقتصاد در تمامی دهه‌های گذشته در برخوردی کاراً با مسئله توسعه‌نیافتگی به‌طور کلی و فقر به‌طور ویژه اشاره دارد و ازسوی دیگر از رویکردی تازه در این حوزه سخن می‌گوید که بر مبنای زیرعنوان آن به‌بازاندیشی بنیادین در مورد فهم اقتصاد فقرا و ماهیت پدیده فقر منجر می‌شود. مسئله توسعه‌نیافتگی و فقر در واقع حاصل هزاران مسئله کوچک‌تر است که راه‌حل‌های احتمالی آنها ضرورتاً در یک راستا نیستند. رویکرد کتاب حاضر نیز بر این است که از پرسش‌های بزرگ در اقتصاد توسعه (مانند اینکه چقدر باید به بازار آزاد در کمک به فقرا باور داشته باشیم؟ و آیا اساساً کمک جهانی نقشی در این زمینه ایفا می‌کند؟) فاصله بگیرد و به پرسش‌های کوچک (مانند چطور با مالاریا یا اسهال مبارزه کنیم؟ چگونه نرخ مدرسه‌رفتن کودکان فقیر را افزایش دهیم؟) بپردازد.

شیوه کار بنرجی و دوفلو در سراسر این کتاب، توجه به جزئیات، درک روش تصمیم‌گیری مردم و تمایل به تجربه و آزمایش است. به این ترتیب آنها بهتر توانستند بینش‌های اولیه و انگیزه‌هایی را دریابند که تصمیم‌های فقرا و زندگی‌های آنها را راهبری می‌کند؛ اینکه آیا تصمیم‌هایشان، مثلاً در باب تحصیلات یا اندازه خانواده، آنها را فقیر می‌کند و یا چون از بداقبالی فقیر هستند به‌ناچار تصمیم‌هایی از این دست می‌گیرند. درنهایت این یافته‌ها بصیرت‌های جالبی را در مورد انگیزه‌ها در زندگی فقرا به‌دست می‌دهند و نشان می‌دهد که سیاست‌های مبارزه با فقر چه‌وقت نتیجه می‌دهد و چه‌زمانی نتیجه نمی‌دهد و چرا؟ قوه اقناع کتاب ازسویی در تلاش نویسندگان آن برای شنیدن صدای فقرا و فهم چگونگی تطابق آنها با شرایط و ازسوی دیگر بسنده نکردن به پاسخ‌های بیش‌کلی و ایدئولوگ‌شده نهفته است. به‌طور خلاصه کتاب حاصل پیوند مبارک کنجکاوی با ذهن باز و احترام به شواهد ارزیابی‌هاست.

پیام کتاب این است که یک راه‌حل طلایی کلان‌نگر برای مبارزه با فقر وجود ندارد و نخستین قدم به منظور اصلاح روش‌های پیشین، فهم دوباره ماهیت فقر است. بنابراین بنرجی و دوفلو بدون کلان‌اندیشی در مورد سیاست‌های مبارزه با فقر، به‌شکل خرد به راه‌حل‌های ممکن آن فکر کردند و نشان دادند وقتی که سیاست‌های به‌دقت طراحی شده، زمینه فرهنگی - اجتماعی خاص زندگی دریافت‌کنندگان خود را لحاظ کند، حتی تغییراتی کوچک در سازوکار ارائه کمک جهانی می‌تواند به‌طور چشمگیری کارایی آن را متحول سازد. به این ترتیب استدلال‌ها و سیاست‌های پیشنهادی آنها نه تنها با مجموعه داده‌ها و شواهد تجربی، بلکه با داستان‌ها و روایت‌های زندگی فقرا همراه شده است. خوانندگان کتاب به‌خوبی درمی‌یابند برای اینکه دنیا را به مکانی بهتر برای زندگی تبدیل کنیم، نیازمند شواهد قوی فراتر از نیت خیر هستیم.

موفقیت این کتاب در جلب توجه به دو مسئله اساسی سیاست‌های کمک به فقراست: نخست با اینکه هر ساله بودجه‌های ده‌ها میلیارد دلاری برای کمک به کشورهای فقیر اختصاص می‌یابد، همچنان برای تحلیل نتایج و ارزیابی کارایی آنها کار بسیار کمی صورت گرفته است. حتی زمانی هم که این



سیاست‌ها بررسی شده است، اغلب با روش‌های تورش‌داری همراه بوده است و به‌این ترتیب همچنان سویه علیت نمی‌تواند چندان روشن باشد. دوم اینکه عموماً تاکنون به آنچه فقرا می‌گویند و انجام می‌دهند، توجه کافی نشده است. رفتاری که ممکن است غیرعقلانی به‌نظر برسد، چه‌بسا تنها به‌دلیل ناتوانی ناظر بیرونی در فهم دقیق و کامل فرآیند تصمیم‌گیری در شرایط فقر باشد. بنابراین از یک طرف، داده‌های خرد باید هسته تحلیل در سیاست‌گذاری توسعه باشند و از طرف دیگر، نباید تنها به آنها بسنده کرد. باید به فراسوی اعداد نگریست و دغدغه‌های روزمره فقرا را نیز از میان گپ‌وگفت با آنها دریافت. این کتاب نشان می‌دهد دلیل شکست بسیاری از سیاست‌های مبارزه با فقر در سال‌های گذشته، فهم نادرست مسئله بر پایه شواهد نامعتبر و نامستحکم بوده است.

بنرجی و دوفلو در پژوهش‌های خود برای مطالعه کارآیی سیاست‌های مداخله‌گرایانه در گستره‌ای از مسائل بهداشتی، آموزشی و کشاورزی (از بیماری‌های مقاربتی جنسی تا غیبت معلمان از مدرسه و استفاده ناکافی از کود) با تحلیل دقیق مجموعه‌ای از شواهد قوی از روش سنجش‌های کنترلی تصادفی شده استفاده کرده‌اند. اقتصاد توسعه با استفاده از این دست سنجش‌ها در سال‌های اخیر نه تنها تولدی دیگر یافت، بسیاری از توانمندترین اقتصاددانان را به خود جلب کرده و بستری برای آزمون نظریه‌های بنیادین اقتصاد و منبعی برای توسعه ایده‌های مهیج جدید شده است.

اقتصاد توسعه مرسوم در ایران بیش از آنکه واجد مجموعه تعریف‌شده‌ای از اصول و نظریات منسجم و روش‌شناسی مشخص علمی باشد، گزاره‌هایی چنان کلی و البته درست را در باب توسعه بیان می‌کند که از فرط کلیت ابطال‌ناپذیر می‌نماید و سیاست‌هایی که از فرط درست بودن هیچ‌کس مخالف آن نیست و به هیچ‌کاری نمی‌آید و از این‌رو نمی‌تواند دردهای توسعه‌نیافتگی ما را که در جزئیات تعاملات انسانی پراکنده است، درمان کند. متأسفانه آنچه تاکنون به عنوان اقتصاد بومی شده در ایران به مسئله توسعه‌نیافتگی پرداخته، نسخه‌ای بسیار فلسفی، کلی‌گویانه، روایی و با توصیف کیفی از دانش عمومی توسعه و نه لزوماً اقتصاد توسعه است که کمترین شباهتی به ادبیات جدید این حوزه در دهه‌های اخیر بر مبنای نظریه‌های خرد که قسمتی از آن نیز در این کتاب منعکس شده است، ندارد.

مخاطبین این کتاب نه‌تنها دانشجویان و دانش‌آموختگان رشته اقتصاد توسعه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی، بلکه همچنین همه افرادی هستند که دغدغه بهبود وضع اجتماعی فقرا را دارند. کسانی که تنها به نیت خوب در انجام عمل خیرخواهانه بسنده نمی‌کنند و تأثیرگذاری و معناداری کوشش‌شان در بهبود زندگی دیگران برای آنها مهم است. نسل جدید پژوهشگران اقتصاد در ایران باید به دنبال این باشند که چطور می‌توان برای بررسی دقیق دلایل توسعه‌نیافتگی کشور، به جای بازتکرار مدل‌ها و الگوهای مرسوم، فرضیه‌های تازه‌ای را آزمود، نظریه‌های جدیدی ایجاد کرد و گوشه‌ای بر ادبیات جهانی توسعه افزود. در ایران نیز می‌توان با رویکرد کاربردی این کتاب به مسائل کشور نگاه کرد، به متن جامعه در مناطق دورافتاده رفت و با کشاورزان و مددجویان زیر پوشش کمیته امداد یا

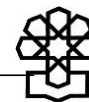
بهبودی نشستی، از زندگی و مسائل کسب و کارهای کوچک‌شان جویا شد، موضوعات ناب را شناسایی و داده‌های مهم خرد آن را گردآوری کرد و به این ترتیب با داده‌های دست اول به نوشتن مقالات پژوهشی قابل ارائه در سطح جهانی دست زد.

فصل یکم - بازاندیشی درباره فقر

مشکل فقر بسیار بزرگ و حل‌نشده‌ای به نظر می‌آید و بیشتر ما هنگام برخورد با آن معمولاً نخست حس غریزی بخشندگی و سپس احساس بی‌معنا بودن کمک را در برابر عظمت واقعیت فقر پیدا می‌کنیم. هدف از نوشتن کتاب حاضر این بوده است که عظمت واقعیت فقر، خواننده را وادار به فراموشی فقر نکند. این کتاب دعوتی است به دوباره اندیشیدن تا احساس طاقت‌فرسایی و نفس‌گیری مبارزه با فقر تغییر کند و به چالش فقر به صورت مجموعه‌ای از مسائل ملموس بیان‌دیشیم. اما متأسفانه بسیاری از کارشناسان به جای بحث در این باره که مثلاً چگونه می‌توان به بهترین شکل با فقر غذایی مبارزه کرد، معمولاً دل‌مشغول «پرسش‌های بزرگ»، مانند دلیل اصلی فقر، بوده‌اند.

برخی بر این باورند که فقرا، فقیرند زیرا در «دام فقر» گرفتار شده‌اند و توانایی تأمین سرمایه‌گذاری‌های لازم اولیه را ندارند. اما همزمان کارشناسانی نیز هستند که معتقدند وقتی بازارها آزاد و انگیزه‌ها درست طراحی شده باشند، مردم خود می‌توانند راه‌هایی برای حل مشکلات خویش پیدا کنند. این بحث در عالم نظر حل‌شدنی نیست؛ ما به شواهد^۱ میدانی نیاز داریم. اما متأسفانه نوع داده‌هایی که معمولاً برای پاسخ به پرسش‌های بزرگ از آنها استفاده شده است، اطمینانی بر نمی‌انگیزند. برای مثال این کتاب به شما نخواهد گفت که آیا کمک‌رسانی خوب است یا بد، اما نمونه‌های مشخصی از کمک‌رسانی را ارائه و مثبت یا منفی بودن کارکرد آنها را تعیین می‌کند. اختلاف نظر اصلی در پاسخ به این پرسش نمایان می‌شود که «آیا اساساً ما راه‌های اثربخش کمک به فقرا را می‌شناسیم؟» در بیشتر بحث‌ها درباره کمک به دیگران به طور تلویحی فرض شده است که شما می‌دانید چگونه به دیگران کمک کنید و تنها باید به شیوه‌های تأمین منابع مالی برای آنها بیاندیشید. در حالی که در بسیاری اوقات، ما مشکلات واقعی فقرا و شیوه‌های مؤثر کمک به آنها را نمی‌دانیم.

با تغییر جهت از پرسش‌های کلی گسترده به پرسش‌های بسیار جزئی‌تر با پاسخ‌های مشخص‌تر، شروع به فهم چگونگی تصمیم‌گیری فقرا می‌کنیم. با پاسخ به این پرسش‌هاست که



می‌فهمیم مسائل و ویژگی‌های خاص زندگی فقرا کدامند: آیا زندگی در حالت فقر شدید، ویژگی اساساً متفاوتی دارد و اگر ویژگی خاصی وجود دارد، آیا این ویژگی به‌گونه‌ای است که موجب نگه‌داشتن فقرا در دام فقر می‌شود؟

نبود پاسخی فراگیر ممکن است اندکی مأیوس‌کننده به نظر برسد، اما در حقیقت این همان مسئله‌ای است که یک سیاستگذار باید پاسخ آن را بیابد. این تغییر جهت اساسی در چشم‌انداز، با پرسش‌های جزئی و به‌گرددآوری داده‌های مناسب نیاز دارد. خوشبختانه ما نسبت به نسل‌های گذشته دو مزیت داریم: نخست، امروزه داده‌هایی با کیفیت بالا از شماری از کشورهای فقیر وجود دارد که در گذشته در دسترس نبود. دوم، یک ابزار جدید قوی داریم: «سنجش‌های کنترل‌شده تصادفی»^۱ که این امکان را به پژوهشگران می‌دهند تا آزمون‌های میدانی را برای ارزیابی سیاست‌ها اجرا نمایند. از آنجا که افراد اختصاص‌یافته در سنجش کنترل‌شده تصادفی برای آزمایش‌های متفاوت دقیقاً قابل مقایسه‌اند (چون به‌طور تصادفی انتخاب شده‌اند)، هر گونه تفاوتی میان آنها ناشی از تأثیر آزمایش (مداخله) است.

پیش‌فرض پایه‌ای ما این است که از راه انباشت مجموعه‌ای از گام‌های کوچک که هر یک به‌خوبی اندیشیده شده، به‌دقت آزمون شده و خردمندانه پیاده شده‌اند، می‌توان به پیشرفتی بسیار چشمگیر در برابر بزرگ‌ترین مشکلات جهان دست یافت. مهمترین کاری که هر فرد می‌تواند انجام دهد، درک عمیق مسائل و مشکلات خاص فقرا و تلاش برای شناسایی مؤثرترین «راه‌های مداخله» است. بدون شک گاهی بهترین انتخاب این است که هیچ کاری انجام ندهیم. اما در اینجا قاعده‌ای کلی وجود ندارد. جهان‌بینی، جهالت و جمود، اغلب دلیل شکست سیاست‌ها را تبیین می‌کند و اینکه چرا کمک‌رسانی اثری را که باید ندارد. رویکرد گام‌به‌گام و بردبارانه نه تنها رویکردی مؤثرتر برای مبارزه با فقر است، بلکه جهان را به مکانی تماشایی‌تر و امیدبخش‌تر برای زندگی تبدیل خواهد کرد.

بررسی‌هایی که ما از آنها در این کتاب استفاده می‌کنیم در مواردی مانند سطح بالای دقت علمی، آمادگی برای پذیرش داوری داده‌ها و تمرکز روی پرسش‌های ملموس مرتبط با زندگی فقرا اشتراک دارند. توصیفات کیفی و کمی درباره چگونگی زندگی فقرا، بررسی نحوه کار نهادهای خاص و شواهد گوناگون دیگری که نشان می‌دهند کدام سیاست‌ها موفق بوده و کدام سیاست‌ها موفق نبوده‌اند در تارنمای کتاب، www.pooreconomics.com، آورده شده‌اند.

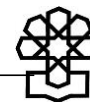
فصل دوم - امنیت غذایی

به نظر بسیاری از مردم، فقر تقریباً مترادف با گرسنگی است. خط فقر در بسیاری از کشورها، صرفاً با هدف بیان مفهوم فقر بر پایه گرسنگی، بودجه لازم برای خرید مقداری معین کالری به اضافه برخی خریدهای ضروری دیگر (مانند مسکن)، تعریف می‌شود. اساساً «فقیر» معمولاً به کسی گفته می‌شود که غذای کافی برای خوردن ندارد. بنابراین شگفت‌آور نیست که دولت‌ها بیشترین تلاش خود را برای کمک به فقرا بر پایه این ایده قرار می‌دهند که آنها نیازی شدید به مواد خوراکی دارند.

ناتوانی فقرا در تغذیه مناسب خود نیز یکی از مهمترین دلایل یاد شده برای وجود دام فقر است. ایده دام فقر تغذیه‌محور بسیار قدیمی و ساده است: بدن انسان برای زنده ماندن به مقادیری مشخص کالری نیاز دارد. بنابراین همه غذایی که فردی بسیار فقیر توانایی مالی خرید آن را دارد به‌سختی برای امکان گذران زندگی و شاید به‌دست آوردن درآمدی ناچیز برای خرید آن غذا کفایت می‌کند. یعنی افراد بسیار فقیر نمی‌توانند غذای لازم را تهیه کنند تا بتوانند خوب کار کنند و درآمد داشته باشند. این موجب شکل‌گیری دام فقر می‌شود: فقرا فقیرتر و ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند و در نتیجه این شکاف همچنان عمیق‌تر می‌شود. اگرچه رخ دادن دام فقر بر پایه تغذیه بی‌تردید امکانی منطقی است، در عمل تا چه اندازه برای بیشتر فقرای امروز موضوعیت دارد؟

یک فرض پنهان در توصیف ما از دام فقر تغذیه‌محور این است که اگر شانس فراهم شود تا فقرا با تغذیه کمی بیشتر، بتوانند شغلی مناسب را آغاز کنند و از منطقه دام فقر خارج شوند، باید به‌قدر امکان غذا بخورند و هزینه غذا باید سریع‌تر از کل مخارج افزایش یابد. اما به نظر می‌رسد فقرا حتی در صورت توانایی، تمایلی برای مصرف بیشتر مواد غذایی ندارند و حتی در میان افراد بسیار فقیر، هزینه‌های غذا بسیار کمتر از نسبت یک‌به‌یک با افزایش بودجه افزایش می‌یابد. دلیل فقرا برای مصرف کمتر غذا این نیست که تمام درآمد باقی‌مانده صرف سایر کالاهای ضروری می‌شود. به نظر می‌رسد آنها انتخاب‌های زیادی دارند و با وجود این انتخاب‌ها است که نمی‌خواهند به اندازه‌ای که می‌توانند برای غذا هزینه کنند.

اگر فقرا می‌توانستند با تغذیه بیشتر بهره‌وری خود را افزایش داده، درآمد بیشتری کسب کنند، در صورت برخورداری از این فرصت، احتمالاً این کار را انجام می‌دادند. در حالی که حتی همان پولی که فقرا برای غذا خرج می‌کنند، برای بیشینه‌سازی جذب کالری‌ها یا ویتامین‌ها صرف نمی‌شود. آنها به‌جای خرید مواد غذایی پرکالری، مواد غذایی گران‌تر و خوش‌مزه‌تر می‌خرند. پس آیا می‌توان گفت تغذیه بیشتر بهره‌وری را چندان افزایش نمی‌دهد و در نتیجه، دام فقر بر پایه تغذیه وجود



ندارد؟ شاید یک دلیل که دام فقر وجود ندارد، این است که بیشتر مردم، حتی افراد بسیار فقیر، غذای کافی برای خوردن دارند.

شاید مردم به این دلیل مواد غذایی کمتری مصرف می‌کنند که نسبت به گذشته کمتر گرسنه‌اند. دلیل گرسنگی کمتر شاید کاهش کارهای فیزیکی دشوار یا کاهش ابتلا به بیماری‌ها باشد که در نتیجه کالری‌های کمتری به هدر می‌رود. بنابراین اگر واقعاً بیشتر مردم از گرسنگی رنج نمی‌برند، شاید منافع بهره‌وری از مصرف کالری‌های بیشتر برای آنها به نسبت ناچیز باشد. بنابراین منظور این نیست که کمبود غذا، مشکلی نیست یا نمی‌تواند باشد، اما جهانی که امروزه در آن زندگی می‌کنیم، معمولاً ثروتمندتر از آن است که بتوان ماندگاری فقر را توضیح داد.

با اینکه راه‌هایی برای بهبود تغذیه وجود دارد که ارزش آنها بسیار بیشتر از هزینه لازم برای اجرای آنهاست، به نظر نمی‌رسد مردم غذای بیشتری بخواهند. چرا فقرا، خودخواسته ریزمغذی نمی‌خرند؟ یک پاسخ ممکن این است که شاید افزایش مصرف کالری، به خودی خود چندان بر بهره‌وری افراد تأثیرگذار نیست و حتی تضمینی وجود ندارد بهره‌وری بیشتر به درآمد بالاتر تبدیل شود، زیرا ممکن است کارفرماها از تأثیر تغذیه مناسب کارگر بر افزایش میزان بهره‌وری‌اش آگاهی نداشته باشند یا متوجه نشوند کارگران آنها به دلیل تغذیه بیشتر یا بهتر است که اکنون بهره‌ورتر شده‌اند.

یک پاسخ دیگر این است که شاید مردم ارزش تغذیه بهتر خود و فرزندان‌شان را تشخیص نمی‌دهند. اگرچه ریزمغذی‌ها ارزانند و گاه به افزایش زیاد درآمد در طول زندگی منجر می‌شوند، آگاهی دقیق از آنچه باید بخوریم ضروری است در حالی که درک ارزش بسیاری از این مواد مغذی بر پایه تجربه شخصی چندان آسان نیست. در نتیجه، جای شگفتی نیست که فقرا غذاهای خود را عمدتاً نه بر پایه قیمت‌های ارزان و ارزش غذایی بلکه بر حسب میزان خوش‌مزه بودن انتخاب می‌کنند. واقعیت رنج‌آور غیرعادی این است که هر قدر پول کمتری داشته باشید، گرایش کمتری به خوردن غذای سالم دارید.

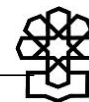
تیبینی دیگر برای عادت‌های غذا خوردن فقرا این است که در زندگی آنها چیزهایی مهمتر از غذا وجود دارد. به طور کلی هر آنچه از ملال‌آوری زندگی می‌کاهد، مانند یک دستگاه گوشی تلفن همراه یا دستگاه ماهواره، یکی از اولویت‌های فقراست. به سادگی می‌توان دریافت چرا در جایی که رادیو و تلویزیون در دسترس نیست، فقرا معمولاً خود را با جشن‌های خاص خانوادگی مانند تشریفات مذهبی یا عروسی و مراسم تدفین سرگرم می‌کنند و مقادیر زیادی از پول خود را صرف آنها می‌کنند. ما معمولاً جهان فقرا را به شکل سرزمین فرصت‌های ازدست‌رفته می‌بینیم و از این شگفت‌زده می‌شویم که آنها خریدهای غیرضروری خود را عقب نمی‌اندازند و در آنچه موجب بهبود واقعی زندگی آنها می‌شود، سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. از سوی دیگر، شاید فقرا نیز درباره احتمال هر بهبود اساسی در

زندگی خود تردید بیشتری دارند. معمولاً رفتار آنها نشان‌دهنده این تصور است که هر تغییر معنادار در زندگی که ارزش فداکاری داشته باشد، قطعاً به زمان زیادی نیاز خواهد داشت و آنها شکیبایی لازم برای چنین از خودگذشتگی را ندارند.

برداشت ما از شواهد این است که بیشتر بزرگسالان، حتی افراد بسیار فقیر، بیرون از منطقه دام فقر تغذیه‌محور قرار دارند: آنها به راحتی می‌توانند به اندازه‌ای بخورند که برای بهره‌وری جسمی نیاز است. این واقعیت به معنای بی‌اهمیت بودن تغذیه برای فقرا نیست. اما شاید مشکل بیشتر به کیفیت غذا و نه کمیت آن و به‌طور ویژه به کمبود ریزمغذی‌ها مربوط باشد. همچنین حتی شاید افزایش درآمد فقرا به تغذیه بهتر آنها در کوتاه‌مدت منجر نشود زیرا فشارها و امیال زیاد دیگری نیز با غذا در رقابتند.

منافع تغذیه مناسب برای دو دسته از افراد که در مورد غذای خود تصمیم نمی‌گیرند، به‌ویژه بسیار زیاد است: نوزادانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند و کودکان کم‌سن‌وسال. زیرا کودکی که درون رحم یا در طول دوره کودکی، مواد مغذی مناسبی دریافت کند، در هر سال از زندگی خود درآمدی بیشتر به دست خواهد آورد: این افزایش درآمد به منافی هنگفت در سرتاسر زندگی می‌انجامد. شواهد زیادی نشان می‌دهد سوء تغذیه دوران کودکی بر توانایی بزرگسالان برای کارکرد موفقیت‌آمیز در زندگی تأثیری مستقیم می‌گذارد. یک بررسی بهترین کارشناسان تغذیه نتیجه گرفت «کودکانی که دچار سوء تغذیه هستند، با احتمال بیشتری در بزرگسالی کوتاه‌قد خواهند شد، موفقیت‌های تحصیلی کمتری خواهند داشت و نوزادان کوتاه‌قدتری به دنیا خواهند آورد. سوء تغذیه، با شرایط اقتصادی ضعیف‌تر در دوران بزرگسالی نیز مرتبط است.»

این موضوع حاکی از آن است که دولت‌ها و مؤسسه‌های بین‌المللی باید به‌طور کامل در سیاست‌های غذایی خود بازاندیشی کنند. در مقایسه، بازده اجتماعی سرمایه‌گذاری مستقیم در تغذیه کودکان و مادران باردار بسیار زیاد است. سرمایه‌گذاری می‌تواند به شکل توزیع رایگان غذاهای غنی‌شده به مادران باردار و پدرومادر کودکان کم‌سن‌وسال، فراهم‌آوردن غذاهای غنی‌شده از ریزمغذی‌ها یا حتی ایجاد انگیزه در پدرومادر برای مصرف مکمل‌های غذایی باشد.



فصل سوم - بهداشت و درمان

این فصل به توضیح دلایل ممکن بهره‌گیری کمتر فقرا از خدمات سلامت می‌پردازد و سپس راهکارهای سیاستی برای افزایش میزان استفاده آنها از این خدمات را ارائه می‌دهد. از سویی بخشی گسترده از فقرا در دام فقر سلامت محور گرفتار شده‌اند: بیمار بودن به آنها امکان کار و درآمدزایی نمی‌دهد که این خود آنها را در فقر و بیماری نگه می‌دارد؛ از سوی دیگر محرومیت از سلامت می‌تواند سرچشمه بسیاری از سایر دام‌های فقر باشد.

چون خدمات سلامت، به دلیل سیاست یارانه‌دهی، معمولاً با قیمت‌هایی پایین‌تر از قیمت بازار در دسترس فقرا قرار می‌گیرند، شاید میزان استفاده از این خدمات دقیقاً به دلیل قیمت پایین آنها، کم باشد. زیرا از سویی، به دلیل تأثیر روان‌شناختی، افراد از کالا یا خدمتی که بابت آن پولی بیشتر پرداخت کرده باشند، با احتمال بیشتری استفاده می‌کنند. از سوی دیگر نیز گاه افراد ارزش و کیفیت یک کالا یا خدمت را با قیمت آن می‌سنجند.

شاید یکی از دلایل دیگر استفاده کمتر از خدمات سلامت، باورهای گمراه‌کننده آنها در مورد نتیجه‌بخشی این خدمات باشد. فقرا با دسترسی ناچیز به منابع موثق اطلاعات، به سختی می‌توانند درباره سلامت خود بر پایه شواهدی روشن تصمیم بگیرند. همچنین وقتی به دلیل بی‌پولی نمی‌توان از شیوه‌های مناسب بهداشتی استفاده کرد، به ناچار روش‌های سنتی، گاه خرافی و البته ارزان به کار می‌رود. افزون بر این، حتی باورهای درست در مورد کارایی خدمات بهداشتی نیز همواره به تصمیم درست منجر نمی‌شوند: حتی اگر همه پدرموادها به ارزش واکسن‌زدن باور پیدا کنند، همچنان همه بچه‌ها واکسینه نخواهند شد.

یکی دیگر از چالش‌های سلامت برای فقرا این است که آنها پول خود را اغلب به جای پیشگیری‌های ارزاقیمت، صرف درمان‌های گران می‌کنند. دلیل این رفتار شاید سوگیری «ناسازگاری زمانی» باشد: اصولاً روش اندیشیدن انسان در مورد زمان حال و آینده، شاید به دلیل بیش‌اطمینانی به توانایی خود برای انجام کار درست در آینده، کاملاً با هم متفاوت است. گرایش طبیعی ما در این است که هزینه‌های ناچیز را به تأخیر اندازیم تا آنها را به جای خود امروز ما، خود فردای ما پرداخت کند. حتی اگر پدرمواد فقیر کاملاً به مزایای واکسن‌زدن باور داشته باشد این مزایا زمانی در آینده به دست خواهد آمد، در حالی که هزینه‌ها باید همین امروز پرداخت شود. به همین دلیل فقرا به‌طور ویژه بیشتر از سایرین باید ملزم به خودکنترلی و قاطعیت در تصمیم‌گیری باشند. با این توضیحات، درک این مسئله آسان خواهد بود که چرا هزینه‌های ناچیز مانع استفاده از وسیله‌ای نجات‌بخش می‌شود یا چرا مشوق‌های ناچیز استفاده از آن را تشویق می‌کند. زمانی که خانوارها به هر

دلیلی در مورد سودمندی برنامه‌های سلامتی تردید دارند، سقلمه‌ها^۱، مانند مشوق‌هایی ناچیز در ازای واکسن‌زدن، می‌تواند با جذاب‌تر کردن استفاده از کالا یا خدمات در زمان حاضر، به فرد فقیر در جلوگیری از تعلل و به تعویق‌اندازی کارهای لازم کمک کند. جریمه یا مشوق می‌تواند افراد را وادارد برای انجام کاری مطلوب قدمی بردارند که همواره در انجام آن تأخیر می‌کنند. این تبیین، مبنای منطقی جدیدی نیز برای اجباری کردن رفتارهای خاص پیش‌گیرانه سلامت پیشنهاد می‌دهد.

هدف اصلی سیاست مراقبت از سلامت، همزمان با تنظیم کیفیت خدمات درمانی افراد، باید آسان‌سازی فرآیند دریافت مراقبت‌های پیشگیرانه برای فقرا نیز باشد. یک ایده مهم به این منظور استفاده از گزینه پیش‌فرض^۲ است: دولت باید سیاستی را که فکر می‌کند برای بیشتر افراد بهترین گزینه است، به‌عنوان پیش‌فرض در فهرست سیاست‌های پیشنهاد شده به مردم انتخاب کند. در نتیجه افراد در صورتی که پیش‌فرض را نخواهند باید به‌صورت فعالانه از آن فاصله بگیرند، اما انجام چنین کاری هزینه‌ای هرچند ناچیز در بردارد؛ در نتیجه اغلب افراد در پایان گزینه پیش‌فرض را انتخاب می‌کنند. به‌طور کلی‌تر استفاده از گزینه پیش‌فرض روشی قوی برای تا اندازه ممکن آسان کردن انجام کاری «درست» برای افراد، همزمان با دادن آزادی انتخاب به آنهاست.

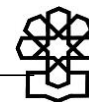
به‌نظر می‌رسد فقرا در مسئله سلامت گرفتار همان نوع مشکلاتی‌اند که گریبانگیر همه ماست: کمبود اطلاعات، باورهای نادرست و تعلل در انجام و پیگیری رفتارهای درست. با توجه به حساسیت بالای فقرا به قیمت‌ها، یک نقطه آغاز بدیهی برای سیاست‌های سلامت، ارائه خدمات پیشگیرانه رایگان به خانوارها یا حتی پاداش دادن به آنها برای دریافت این خدمات است. پدر و مادر فقیر باید برای واکسن‌زدن کودکان‌شان پاداش بگیرند؛ در مدرسه باید به کودکان مکمل‌های غذایی رایگان داده شود؛ و دستکم در مناطق پرجمعیت باید در زیرساخت آب و فاضلاب سرمایه‌گذاری دولتی انجام شود. بسیاری از این یارانه‌ها که به‌عنوان سرمایه‌گذاری‌های سلامت عمومی به شمار می‌روند، از جنبه آثاری که بر کاهش بیماری و مرگ‌ومیر و نیز افزایش دستمزدها دارند، بیشتر از هزینه خود ارزشمندند.

فصل چهارم – آموزش و پرورش

دو دیدگاه کلی درباره سیاست‌های آموزشی وجود دارد: در حالی که «عرضه‌مداران» بر «عرضه امکانات برای مدرسه‌رفتن» تأکید دارند، «تقاضا‌مداران» عرضه تحصیل و آموزش را بدون وجود تقاضای

۱. Nudges

۲. Default Option



روشن برای آن کاملاً بی‌نتیجه می‌دانند. به‌نظر آنها تحصیلات کم فقرا به‌دلیل پایین‌بودن بازده تحصیلات و در نتیجه اهمیت ندادن پدرومادر به آن است که به تقاضای کم برای تحصیلات منجر می‌شود: اگر هیچ تقاضای بنیادی قوی برای تحصیلات وجود نداشته باشد، ساختن مدارس و استخدام آموزگاران بی‌فایده است. تقاضامداران استدلال می‌کنند که اگر تقاضای واقعی برای کسب مهارت وجود داشته باشد، تقاضا برای تحصیلات به‌طور طبیعی به‌وجود خواهد آمد و عرضه نیز به دنبال آن شکل خواهد گرفت. رقابت در بازار مدارس نیز کیفیت تحصیلی را تضمین خواهد کرد.

البته دلیلی وجود ندارد که راهبردهای عرضه و تقاضا غیرقابل جمع باشند. واگذاری تصمیم‌گیری درباره تحصیل به سازوکار بازار، امکان تحصیل برای هر کودکی را فراهم نمی‌کند. برای نزدیک‌شدن به برون‌داد بهینه اجتماعی، یعنی اطمینان از اینکه هر کودکی فرصت تحصیل را به‌دست می‌آورد، لازم است مداخله عمومی از سوی دولت برای ارزان‌ترکردن تحصیل صورت گیرد.

مدرسه‌رفتن کاری است که هزینه‌های آن اکنون پرداخت می‌شود و پاداش آن در آینده بازمی‌گردد و از دیدگاه خانواده تصمیم‌گیری درباره آن به بازده اقتصادی تحصیلات، امید به آینده و انتظارات درباره فرزندان بستگی دارد. بنابراین برای تشویق فقرا در به مدرسه فرستادن فرزندان خود باید از سقلمه‌هایی استفاده کرد که این ناسازگاری زمانی را کاهش دهد. در کشورهایی که دولت نمی‌تواند تحصیلات را اجباری کند، باید با سیاست‌هایی مانند پرداخت نقدی مشروط^۱، فرستادن فرزندان به مدرسه را از نظر مالی برای خانواده‌ها ارزشمند کرد. به‌طور مثال در برنامه پرداخت نقدی مشروط پروگرسا^۲ در مکزیک، تنها در صورتی به خانواده‌های فقیر پول داده می‌شود که فرزندان‌شان مرتب به مدرسه بروند و خانواده خواهان دریافت مراقبت سلامت پیشگیرانه باشد.

معمولاً برای پدرومادها ارزش سال‌های نخست تحصیلات بسیار کمتر از سال‌های بعدی است. درحالی‌که برآوردها نشان می‌دهد هر میزان تحصیلات اندک، به فرد کمک می‌کند و هر سال تحصیل، درآمد را کم‌وبیش متناسب افزایش می‌دهد. اما این باور نادرست خانواده‌ها درباره منافع تحصیلات، انتظارات بالای نمره‌محور و ایمان ناچیز به توانایی فقرا، آنها را وامی‌دارد به‌گونه‌ای رفتار کنند که گویی دام فقری وجود دارد و بنابراین ناخواسته دام فقری را بر پایه تحصیلات ایجاد می‌کنند.

به‌طور کلی‌تر، برای تغییر انتظارات غیرواقعی همگان، می‌توان کارهای بسیاری را انجام داد.

۱. Conditional Cash Transfer

۲. PROGRESA

برنامه‌ای که پدر و مادرها را از تأثیر یک سال تحصیل بیشتر در افزایش میانگین درآمد آینده فرزندان آنها آگاه می‌کند، تأثیر مثبت چشمگیری روی نمرات امتحان داشت. این روش تاکنون ارزان‌ترین روش بهبود نمرات امتحان بوده است.

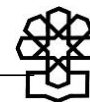
نظام‌های آموزشی در کشورهای در حال توسعه در تحقق دو وظیفه اولیه خود ناموفق‌اند: اینکه به هر فردی مجموعه اولیه کاملی از مهارت‌ها را آموزش دهند و نیز استعدادها را شناسایی کنند. تمام شواهد به‌طور محکم نشان می‌دهند مادامی‌که کودک فقیر با تلاش کافی دقیقاً روی انجام مهارت‌های اولیه تمرکز کند، اطمینان از اینکه او آنها را به‌خوبی یاد می‌گیرد، نه تنها ممکن، بلکه در واقع به نسبت آسان است. بنابراین نظام آموزشی باید فرصت‌های کافی در اختیار افراد قرار دهد تا نشان دهند در انجام چه کاری خوب‌اند.

پذیرفتن این نکته که مدارس باید به همین دانش‌آموزان در حال تحصیل خدمت کنند و نه به دانش‌آموزانی که احتمالاً دوست دارند داشته باشند، چه بسا گام نخست برای برخورداری از یک نظام آموزشی باشد که به هر دانش‌آموز شانس برای ادامه تحصیل می‌دهد.

فصل پنجم - سیاست جمعیتی

روشن‌ترین دلیل نگرانی درباره رشد جمعیت، تأثیر بالقوه رشد جمعیت بر محیط زیست مانند کمبایی آب آشامیدنی، افزایش انتشار دی‌اکسید کربن و گرم‌شدن جهانی زمین است. چون احتمالاً همه خانواده‌ها این مسائل مهم را به‌طور کامل در نظر نمی‌گیرند؛ به سیاست جمعیتی نیاز داریم. اما پیش‌بردن سیاست جمعیتی معقول بدون درک چرایی فرزندآوری زیاد فقرا ناممکن است. این واقعیت که امروزه کشورهای با نرخ‌های باروری بالاتر فقیرترند، به ما نشان نمی‌دهد که فقیرتر بودن آنها صرفاً ناشی از بالا بودن نرخ باروری آنهاست: شاید نرخ بالای باروری در این کشورها به دلیل فقیر بودن آنها باشد یا حتی عامل سومی موجب باروری بالا و فقر در این کشورها شده باشد. حتی این «واقعیت» که دوره‌های رشد سریع اقتصادی در کشورهای مختلف، معمولاً با کاهش شدید باروری همراه است، در نشان دادن جهت علیت مبهم است.

در مدل گری بکر با «بده‌بستان کیفیت-کمیت» وقتی تعداد فرزندان افزایش می‌یابد، هریک از آنان «کیفیت» پایین‌تری خواهند داشت، چراکه پدر و مادر منابعی کمتر در اختیار خواهند داشت تا برای تغذیه و آموزش مناسب هریک از فرزندان خود صرف کنند. اگر احتمال بهره‌مندی کودکان در خانواده‌های بزرگ از تحصیل، تغذیه و مراقبت از سلامت مناسب، کمتر و اگر احتمال داشتن فرزندان



زیاد برای خانواده‌های فقیر بیشتر باشد، این نرخ باروری بالا موجب ایجاد سازوکاری برای انتقال بین‌نسلی فقر می‌شود که در آن پدرومادرهای فقیر، کودکان فقیر زیادی به دنیا خواهند آورد. چنین دام فقری به‌طور بالقوه پایه منطقی را برای به‌کارگیری سیاست جمعیتی به‌وجود می‌آورد.

برخلاف مدل نظری بکر، برای اثبات اینکه افزایش بُعد خانوار، حتی در میان فقرا، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی فرزندان را کاهش می‌دهد، شواهد تجربی غیرقابل‌مناقشه وجود ندارد. به‌همین ترتیب به‌دشواری می‌توان برنامه‌ریزی بالا به پایین خانواده را به‌عنوان ابزاری برای حفاظت کودکان در برابر اجبار به رشد در خانواده‌های بزرگ توجیه کرد.

اگر کودکان از بُعد زیاد خانواده آسیب نمی‌بینند، پس چه کسی آسیب می‌بیند؟ یک پاسخ ممکن، مادر است. برنامه پروفامیلیا^۱، ارائه‌دهنده اصلی پیشگیری از بارداری در کلمبیا، نشان می‌دهد زنانی که در نوجوانی به کمک این برنامه به تنظیم خانواده دسترسی داشتند، بیشتر تحصیل می‌کردند و احتمال کارکردن آنها در بخش رسمی ۷ درصد بیشتر بود. زیرا با دسترسی زنان به پیشگیری از بارداری آنها می‌توانند افزون بر تعداد فرزندان، در مورد زمان فرزنددار شدن خود نیز تصمیم بگیرند و به این ترتیب برای تحصیل و کار بهتر برنامه‌ریزی کنند.

یک دلیل اینکه فقرا شاید نتوانند باروری خود را کنترل کنند، این است که آنها به روش‌های نوین پیشگیری از بارداری دسترسی ندارند. احتمال استفاده از یک روش پیشگیری از بارداری در میان فقرا و زنان تحصیل‌نکرده بسیار کمتر از زنان ثروتمندتر و تحصیل‌کرده‌تر است. افزون بر این در دهه گذشته هیچ افزایشی در استفاده از روش مدرن در میان زنان فقیر دیده نشده است. با این حال استفاده کم ضرورتاً نشانه کمبود دسترسی نیست. داده‌ها نشان می‌دهند دسترسی به پیشگیری از بارداری به‌خودی‌خود، کار چندانی برای کاهش باروری نمی‌کند. اما با این حال، ایجاد تغییراتی کوچک در روشی که پیشگیری از بارداری در دسترس قرار می‌گیرند، مثلاً دیدار خصوصی زنان در خانه‌های‌شان، می‌تواند تأثیرات بیشتری داشته باشد.

پس این پرسش که «آیا فقرا تصمیم‌های باروری خود را کنترل می‌کنند؟»، دو پاسخ دارد: از یک سو تصمیم‌های باروری آنها محصول یک انتخاب آگاهانه است و حتی کمبود دسترسی به پیشگیری از بارداری به‌نظر محدودیتی بزرگ به‌شمار نمی‌رود. از سوی دیگر، آنچه آنان را وامی‌دارد که چنین تصمیم‌هایی بگیرند، شاید تا اندازه‌ای عوامل خارج از کنترل مستقیم‌شان مانند فشارهای خانواده یا هنجارهای اجتماعی و مذهبی باشد. ارجحیت‌های زنان برای باروری، به‌طور قابل پیش‌بینی، بسیار متفاوت از ارجحیت‌های مردان است. با توجه به توان بالقوه زن برای خودداری از

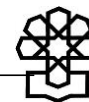
بارداری، میزان قدرتی که زن در خانوار دارد، به‌روشنی در تصمیم به فرزندآوری مهم است. این موارد نیز به محیط حقوقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که او و شوهرش در آن زندگی می‌کنند، بستگی دارد که می‌تواند متأثر از سیاست‌های عمومی باشد.

برای بسیاری از پدرومادرها، به‌ویژه فقرا، **فرزندان، آینده اقتصادی‌شان هستند؛ چیزی مانند یک بیمه‌نامه و محصولی برای پس‌انداز**. این ایده که فرزندان از پدرومادر در سنین پیری و در زمان‌های نیاز مراقبت می‌کنند، برای بیشتر فقرای جهان طبیعی‌ترین مسئله است. بسیاری از پدرومادها در کشورهای ثروتمند نیازی به فکر درباره این مسائل ندارند، چراکه آنها برای گذران سال‌های کهولت خود روش‌های دیگری، مانند تأمین اجتماعی و بیمه بازنشستگی، دارند. اگر فرزند، تا اندازه‌ای یک روش پس‌انداز کردن برای آینده دورند، انتظار خواهیم داشت **وقتی باروری کاهش می‌یابد، پس‌انداز مالی افزایش یابد**.

رابطه جانشینی بسیار قوی میان بُعد خانواده و پس‌انداز در تبیین این یافته شگفت‌آور نیز به ما کمک می‌کند که **داشتن فرزندان کمتر ضرورتاً به معنی داشتن فرزندانی سالم‌تر یا با تحصیلات بیشتر نیست**: اگر پدرومادهایی که فرزند کمتر دارند، انتظار دریافت پولی کمتر از فرزند در آینده داشته باشند؛ باید بیشتر پس‌انداز کنند که این کار، بودجه‌های دردسترس آنها را برای سرمایه‌گذاری در فرزند، کاهش می‌دهد. به‌راستی، اگر سرمایه‌گذاری روی فرزند معمولاً بازگشت بسیار بیشتری از سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های مالی داشته باشد، شاید وقتی خانواده‌ها فرزند کمتری دارند، با در نظر گرفتن تمام دوره زندگی، فقیرتر باشند.

رفتار یک خانوار با دختران نیز به ارزش نسبی پسران و دختران بستگی دارد. اگر پدرومادها از دختران خود کمتر از پسران‌شان انتظار مراقبت در زمان پیری داشته باشند، برای زندگی دختران کمتر سرمایه‌گذاری می‌کنند. بنابراین **خانواده‌ها نه تنها تعدادی بهینه از فرزند را انتخاب می‌کنند، بلکه ترکیب جنسیتی را نیز آگاهانه برمی‌گزینند**. زمانی که پدرومادها فرزند پسر را ترجیح می‌دهند، حتی اگر کودکان‌شان پیش یا پس از تولد نمیرند، ممکن است آنقدر فرزند بیاورند که در نهایت تعداد پسرانی را که می‌خواهند داشته باشند. این کار یعنی دختران معمولاً در خانواده‌های بزرگ‌تری رشد می‌کنند و بسیاری از دختران در خانواده‌هایی به دنیا خواهند آمد که در واقع پسر می‌خواسته‌اند.

اقتصاددانان به‌خاطر ساده‌سازی مدل‌های خود، بیشتر وقت‌ها این حقیقت را نادیده می‌گیرند که خانواده همان فرد نیست. این ساده‌سازی گمراه‌کننده و نادیده‌انگاشتن پویایی پیچیده درون خانواده، پیامدهای سیاست‌گذاری مهمی در تنظیم کارکرد خانواده دارد. شروع از این فهم درست که خانواده‌ها چگونه کار می‌کنند در توانایی انجام اثربخش سیاست‌ها حیاتی است. برای مثال، امروزه در سطحی



گسترده نشان داده شده است که برنامه‌های حمایت اجتماعی که پول را در اختیار زنان قرار می‌دهد، مانند برنامه مکزیکی پروگرسا، در جهت‌دهی منابع به سمت کودکان بسیار کارآتر است.

کارآترین سیاست جمعیتی شاید این باشد که داشتن تعداد بسیار زیادی فرزند (به‌ویژه تعداد بسیار زیادی فرزند پسر) را غیرضروری کند. تورهای ایمنی اجتماعی کارآ (از قبیل بیمه سلامت یا مستمری بازنشستگی سالمندی) می‌تواند به کاهش اساسی در باروری و شاید تبعیض کمتر علیه دختران منجر شود.

فصل ششم - ریسک و بیمه

یک واقعیت اساسی در زندگی فقرا، وجود انواع ریسک‌های درآمدی، غذایی و سلامتی و آسیب‌پذیری بیشتر آنها در برابر این ریسک‌هاست. ریسک‌ها باعث نگرانی، ناامیدی، استرس و افسردگی می‌شوند که تمرکز فکری را دشوارتر و در نتیجه ثمربخشی فعالیت‌ها را کمتر می‌کنند. به‌طور ویژه، همبستگی قوی بین فقر و سطح هورمون کورتیزول تولید شده در بدن، که نشانه استرس است، وجود دارد. نشان داده شده است که سطح کورتیزول کودکان خانواده‌های بهره‌مند از مزایای برنامه پروگرسا، به‌طوری معنادار پایین‌تر بود. انتشار کورتیزول حاصل از استرس بر نواحی از مغز تأثیر می‌گذارد که در کارکردهای شناختی و تصمیم‌گیری مهم هستند.

واکنش طبیعی بیشتر کار کردن در برابر کاهش دستمزد یا درآمد، گاه محکوم به شکست است. اگر همه کارگران فقیر بخواهند بیشتر کار کنند، با یکدیگر رقابت خواهند کرد که این مسئله، خود باعث کاهش بیشتر دستمزدها می‌شود. بنابراین گاه بهترین انتخاب این است که بکوشیم احتمال برخورد با ریسک را با ساختن یک پرتفوی متنوع شده کم کنیم.

تنوع‌بخشی به شغل‌ها می‌تواند راهی برای کاهش ریسک فقرا باشد. برای مثال، مهاجرت موقت تعدادی از اعضای خانواده برای کار تضمین می‌کند که آینده خانواده کاملاً به کار یک نفر در شهر وابسته نباشد؛ در حالی که به خانواده نیز این امکان را می‌دهد تا ارتباطات خود را در روستا حفظ کند. شیوه دیگری که فقرا ریسک را محدود می‌کنند، بسیار محتاط بودن در روش مدیریت کسب‌وکارشان است. برای مثال، ممکن است با وجود اینکه می‌دانند بذره‌های جدید، پربارترند، اما از آن استفاده نکنند.

خانوارهای کشاورز در هند از ازدواج به‌عنوان راهی برای متنوع‌سازی «پرتفوی ریسک» خانواده گسترده خود استفاده می‌کنند. نقل مکان یک زن به روستای خانواده شوهرش پس از ازدواج،

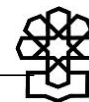
میان دو خانواده پیوندی به وجود می‌آورد و آنها می‌توانند در زمان گرفتاری از یکدیگر کمک بخواهند. شاید راه دیگر تأمین ایمنی خانواده، داشتن تعداد زیاد فرزند باشد.

اما تمام این شیوه‌ها که فقرا برای چیرگی بر ریسک به کار می‌برند، معمولاً بسیار پرهزینه‌اند. احتیاط در استفاده از نهاده‌های جدید کشاورزی، کارآیی را کمتر می‌کند. اجاره اشتراکی کشت‌زار نیز ریسک کشاورز را به قیمت کاهش انگیزه‌های او برای کارکردن محدود می‌کند. فقرای با اشتغالات چندگانه، فرصت دست یافتن به مهارت‌ها و تجربه و منافع تخصص‌یابی را در مشغولیت‌های اصلی خود از دست می‌دهند.

شیوه دیگر برخورد با ریسک داشتن پشتوانه کمک از شبکه‌ای گسترده از جوامع محلی، بر اساس مذهب یا قومیت، است که البته می‌تواند به ادعاهای دروغ به نیازمندی یا وسوسه به کم‌کاری منجر شود. حجم زیادی از پژوهش‌ها درباره این بیمه غیررسمی دریافتند با وجود اینکه شبکه‌های همبستگی سنتی به تحمل‌پذیرکردن تکانه‌ها، به‌ویژه تکانه‌های وارده بر سلامت کمک می‌کنند، کاستی‌های بسیاری نیز دارند و برای مثال نمی‌توانند به خوبی تکانه‌های سلامتی را پوشش دهند. پیشامدهای پرهزینه سلامت برای عملی شدن به قرارداد اجتماعی بسیار پیچیده‌تری نیاز دارد. بنابراین جای شگفتی است که چرا فقرا دسترسی بیشتری به بیمه رسمی ندارند. برای مثال انواع بیمه در برابر شرایط بد جوی و بیمه در برابر مرگ دام، که همگی محصولاتی استاندارد در زندگی کشاورزان کشورهای ثروتمند است، کم‌وبیش در کشورهای در حال توسعه غایب است.

تصمیم‌گیری در مورد خرید بیمه، نیازمند گونه‌ای از استدلال ورزیدن است که انسان‌ها به دلیل ناسازگاری زمانی به‌طور ویژه در آن ضعیف‌اند؛ زیرا باید حق بیمه را اکنون پرداخت، اما بازپرداخت، اگر باشد، در آینده روی می‌دهد. بیمه همانند بیشتر تراکنش‌هایی که فقرا به آنها عادت دارند نیست. این خدمتی است که بابتش پول می‌پردازیم با این امید که هیچ‌گاه نیازی به استفاده از آن نداشته باشیم. وقتی که بیمه در برابر یک پیشامد مصیبت‌آمیز است، مشکل حتی دشوارتر نیز می‌شود: بازپرداخت نه تنها در آینده، بلکه در آینده‌ای به‌ویژه ناخوشایند روی می‌دهد که کسی نمی‌خواهد به آن فکر کند.

بنابراین در ارائه بیمه، به‌طور کلی پاره‌ای مشکلات بنیادی وجود دارد که مختص فقرا نیست. اگر بیمه اجباری نباشد، شاید کسانی که می‌دانند احتمال دارد در آینده مشکل سلامتی پیدا کنند محتمل‌تر باشد که خود را بیمه کنند. اما اگر شرکت بیمه نتواند این افراد را شناسایی کند، تنها می‌تواند حق بیمه را برای همه افزایش دهد. اما قیمت بالاتر اوضاع را بدتر می‌کند چون کسانی را که می‌دانند احتمالاً نیازی به بیمه نخواهند داشت، می‌راند و مسئله اصلی را وخیم‌تر می‌کند.



بنابراین نقشی بارز برای اقدام دولت در پرداخت بخشی از حق بیمه فقرا وجود دارد. شاید در طی زمان، همین که مردم شروع به مشاهده چگونگی کارکرد بیمه کردند و بازار شروع به رشد کرد، بتوان یارانه را به تدریج برداشت. اما حتی اگر آن نیز ممکن نشود، با فرض دستاوردهای بالقوه کلانی که می‌تواند به دست آید، به نظر می‌رسد بیمه جای خوبی است تا از بودجه عمومی برای رفاه همگانی استفاده کنیم.

فصل هفتم – وام‌دادن به فقرا

بانک‌ها نمی‌خواهند با فقرا تماس داشته باشند. از این رو نزول خواران با مطالبه نرخ‌های بهره بسیار بالا به فضای وام‌دهی خالی از بانک‌ها وارد می‌شوند. تأمین مالی خرد، یک ایده ساده شگفت‌انگیز برای وام‌دادن به افرادی است که به دلیل فقر، به وام‌های بانکی دسترسی ندارند.

با توجه به قدرت بهره مرکب، کاهش کوچکی در نرخ بهره می‌تواند زندگی فقرا را دگرگون کند. شاید از این رو در دهه‌های گذشته در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، برنامه‌های اعتباردهی با پشتیبانی دولت، غالباً نرخ‌های بهره یارانه‌ای داشتند که فقرا را هدف گرفته بود. اگرچه برنامه‌های وام‌دهی تکلیفی به خوبی برنامه‌های وام‌دهی غیرتکلیفی کار نمی‌کردند. نرخ جریمه نکول آنها به طور سرسام‌آوری بالا بود و وام‌دهی اغلب بر اساس اولویت‌های سیاسی تا نیازهای اقتصادی صورت می‌گرفت. سیاستمداران نیز استفاده از وام‌ها را به عنوان هدایای تبلیغاتی برای جلب آرای بسیار جذاب می‌دانند و چه هدیه‌ای بهتر از وامی که قرار نیست بازپرداخت شود. شکست تجربه بانکداری اجتماعی نشان داد که دولت نباید وارد کسب‌وکار وام‌دهی یارانه‌ای شود.

یک تبیین مرسوم برای اینکه چرا عده‌ای از مردم باید نرخ بهره بالاتری بپردازند، این است که احتمال نکول آنها بیشتر است. اما در واقع نرخ نکول در وام‌های غیررسمی، برخلاف برنامه‌های وام‌دهی با پشتیبانی دولتی، چندان بالا نیست. روشی که وام‌دهندگان از خود در برابر نکول عمدی محافظت می‌کنند، درخواست پیش‌پرداخت مقداری وثیقه است که با اندازه وام همبستگی داشته باشد. بنابراین وام‌گیرندگان فقیرتر کمتر می‌توانند وام بگیرند، ولی این به خودی خود تبیین نمی‌کند که چرا آنها باید چنین نرخ‌های بهره بالایی بپردازند یا چرا بانک‌ها از وام‌دادن به آنها سر باز می‌زنند.

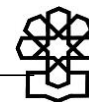
وام‌دهنده پیش از تصمیم به وام‌دادن باید نکات زیادی درباره وام‌گیرنده مانند میزان قابل

اطمینان بودنش بداند. تمامی این تلاش‌ها به زمان (هزینه) نیاز دارد و نرخ بهره باید بالا رود تا این هزینه‌ها را پوشش دهد. از این گذشته، بسیاری از مخارج عملیات بانکی مستقل از اندازه وام است. در نتیجه، هر چه مبلغ وام کمتر باشد، هزینه‌های نسبی پایش و غربالگری بیشتر خواهد بود و چون این هزینه‌ها باید با بهره وصول شده پوشش داده شوند، نرخ بهره بالاتر خواهد رفت.

وقتی نرخ بهره بالا می‌رود، وام‌گیرنده انگیزه بیشتری دارد که راهی برای بازپس‌اندادن وام پیدا کند. پس وام‌گیرنده باید با دقت بیشتری پایش شود که خود بر هزینه‌های وام‌دهی می‌افزاید. این کار نرخ بهره را به دلیل اثر ضریب فزاینده حتی بیشتر بالا می‌برد که خود بررسی موشکافانه‌تر را ضروری می‌کند و نرخ بهره به همین ترتیب افزایش می‌یابد. اغلب در عمل وام‌دهنده به این نتیجه می‌رسد که وام‌دادن به فقرا اساساً دوام‌پذیر نیست: وام‌های آنها کوچک‌تر از اندازه‌ای است که به صرفه باشد.

از آنجا که محدودیت اصلی در وام‌دهی به فقرا، هزینه گردآوری اطلاعات درباره آنهاست، منطقی به نظر می‌رسد که آنها بیشتر اوقات از افرادی، مانند همسایگان یا یکی از نزول‌خواران محلی، وام بگیرند که آنان را از پیش می‌شناسند. هزینه‌های زیاد گردآوری اطلاعات درباره وام‌گیرنده، همچنین به تبیین این نکته کمک می‌کند که چرا رقابت میان نزول‌خواران قیمت نسبی را پایین نمی‌آورد و چرا بانک‌ها به فقرا وام نمی‌دهند. در نهایت، این مشکل از ساختار بانک‌ها ناشی می‌شود که برای آنان دشوار است به کارمندان خود انگیزه دهند تا وام‌گیرندگان را با دقت غربال کنند. اعتبار خرد از آغاز کم‌دعای خود با بانک گرامین در میانه دهه ۱۹۷۰ در بنگلادش، اکنون یک پدیده جهانی با ظرفیتی بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون وام‌گیرنده است که بیشتر آنان زنان‌اند. نوآوری افرادی مانند محمد یونس تنها ایده وام‌دادن به فقرا با نرخ‌های منطقی‌تر نبود، بلکه این بود که چگونه این کار را انجام دهیم. موفقیت مؤسسه‌های تأمین مالی، تا اندازه بسیار زیادی، از تبدیل بازپرداخت به یک پیمان اجتماعی ضمنی ناشی می‌شود. قرارداد معمول مؤسسه تأمین مالی خرد، معمولاً به گروهی وام می‌دهد که در برابر وام‌های یکدیگر مسئول‌اند و بنابراین انگیزه دارند تا بکوشند که مطمئن شوند دیگران نیز وام خود را بازپرداخت می‌کنند. اگرچه شاید به دلیل اعتمادسازی تدریجی، بسیاری از مؤسسه‌های تأمین مالی خرد به تدریج از الزام رسمی مسئولیت مشترک فاصله می‌گیرند.

مؤسسه‌های تأمین مالی خرد برخلاف نزول‌خواران که به وام‌گیرندگان اجازه می‌دهند



انتخاب کنند چگونه وام بگیرند و به چه شیوه‌ای بازپس دهند، تقریباً هیچ انعطاف‌پذیری در بازپرداخت وام ندارند. مشتری مؤسسه تأمین مالی خرد معمولاً باید از نخستین هفته‌ای که وام داده شده است مبلغ ثابتی را در جلسه هفتگی بپردازد و دستکم برای نخستین وام‌ها، همه مبلغ وام یکسانی دریافت می‌کنند. مزیت این جلسه‌های ثابت در این است که پیگیری بازپرداخت‌ها را بسیار آسان می‌کند در حالی که نزول خوار باید چشم‌انتظار بازپرداخت وام‌های خود بماند. از این گذشته، از آنجایی که تراکنش وصول هفتگی وام بسیار ساده است، نیازی نیست متصدی وام، آموزش دیده باشد که خود هزینه‌های وام‌دهی را پایین نگه می‌دارد.

شاید اعتبار خرد دقیقاً به دلیل همان قوانین سفت و سخت و هزینه‌های زمانی وارد شده به مشتری‌ها که مؤسسه اعتبار خرد را قادر می‌سازد تا به نسبت ارزان و کارآمد وام دهد، بیش از این رایج نیست. شاید اعضای گروه از وارد کردن آنهایی که به خوبی نمی‌شناسند، به گروه خود سر باز زنند؛ مسئولیت مشترک به زیان کسانی تمام می‌شود که می‌خواهند ریسک بپذیرند؛ بازپرداخت هفتگی برای کسانی که به فوریت به پول نیاز دارند، اما دقیقاً مطمئن نیستند چه زمانی خواهند توانست شروع به بازپرداخت کنند، مطلوب نیست؛ الزام به بازپرداخت هفتگی همچنین افراد را از ورود به پروژه‌هایی که تنها با گذشت مدت زمانی سود می‌دهد، باز می‌دارد.

اگر دو دلیلی که یک فرد وام خود را بازپرداخت می‌کند پرداخت کردن سایرین و دریافت وامی تازه در آینده باشد، نکول کردن فرد به باور او درباره رفتار دیگران و آینده سازمان مربوط است. بنابراین شاید برای مؤسسه‌های تأمین مالی خرد منطقی باشد که بر مدیریت باورها و اولویت‌گذاری منضبط کردن بازپرداخت‌ها پافشاری کنند. باز کردن درها به روی نکول، حتی به عنوان راهی برای تشویق به ریسک‌پذیری لازم، شاید به ازهم‌پاشیدن قرارداد اجتماعی منجر شود که به آنها اجازه می‌دهد تا نرخ‌های بازپرداخت را بالا و نرخ‌های بهره را به نسبت پایین نگه دارند.

اعتبار خرد توانایی‌ها و محدودیت‌های ویژه خود را دارد. جنبش تأمین مالی خرد نشان داده است که با وجود دشواری‌ها، امکان وام‌دادن به فقرا وجود دارد. اگرچه شاید در مورد اینکه تا چه اندازه وام‌های مؤسسه‌های تأمین مالی خرد زندگی فقرا را دگرگون کرده است جای بحث باشد. بسیاری از فقرا، حتی زمانی که می‌توانند وام بگیرند، مایل یا قادر نیستند کاسبی راه بیندازند.

تمرکز بر «نرخ نکول صفر»، سیاست بیشتر مؤسسه‌های تأمین مالی خرد برای بیشتر وام‌گیرندگان بالقوه، زیادی سخت‌گیرانه است. به‌ویژه که کشمکش روشنی بین روح اعتبار خرد و کارآفرینی حقیقی وجود دارد که معمولاً با ریسک‌پذیری و گاه شکست خوردن همبسته است. تمرکز لازم بر منضبط کردن بازپرداخت دلالت بر این دارد که اعتبار خرد طبیعی‌ترین یا بهترین راه برای تأمین

مالی کار آفرینانی ریسک‌پذیر فراتر از خرده‌کاسبی‌ها نیست. اما ساختار برنامه که منشأ موفقیت آن در وام‌دهی به فقرا به‌شمار می‌رود، به‌گونه‌ای است که نمی‌توانیم روی آن به‌عنوان وسیله پیشرفت برای ایجاد و تأمین مالی کاسبی‌های بزرگ‌تر حساب کنیم. الگوی اعتبار خرد به‌گونه‌ای طراحی نشده است که مبالغ زیادی پول را در دستان افرادی قرار دهد که ممکن است ورشکسته شوند. این نه تصادفی و نه به‌دلیل برخی کاستی‌ها در افق دید اعتبار خرد، بلکه نتیجه فرعی ضروری قوانینی است که به اعتبار خرد اجازه می‌دهد به تعداد زیادی از افراد فقیر با نرخ بهره پایین وام دهد.

کاسبی‌های ریشه‌دارتر این ریسک را دارند که برای نزول خوار سنتی و سازمان‌های اعتبار خرد، بسیار بزرگ، اما برای بانک‌ها، بسیار کوچک باشند. کشورهای در حال توسعه کوشیده‌اند تا با استفاده از مقررات، بانک‌ها را وادارند به این شرکت‌های به‌نسبت بزرگ‌تر یا «بخش‌های اولویت‌دار» وام دهند. اگرچه به‌دلیل شکایت بانک‌ها از گران و پرریسک بودن وام‌دادن به این بنگاه‌ها، این‌گونه وام‌دهی‌های اجباری را برمی‌دارند. یافتن راه‌هایی برای تأمین مالی شرکت‌های مقیاس متوسط، چالش بزرگ بعدی برای تأمین مالی در کشورهای در حال توسعه است.

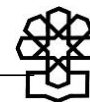
فصل هشتم – پس‌انداز تدریجی فقرا

فقرا روش‌های ابتکاری بسیاری برای مدیریت منابع مالی خود پیدا می‌کنند. اعضای گروه‌های خودیاری پس‌اندازهای خود را کنار هم می‌گذارند تا مبلغ کل بیشتر و پذیرش آن برای بانک توجیه‌پذیر شود. در آفریقا محبوب‌ترین ابزارها، انجمن‌های اعتبار و پس‌انداز چرخشی^۱ هستند که اعضای آنها در فواصل زمانی منظم، پولی یکسان را در گلدانی به اشتراک می‌گذارند و هر بار یکی از اعضا، به شکل گردشی (و عموماً با قرعه‌کشی)، تمام پول درون گلدان را به‌عنوان وام دریافت می‌کند. همه این راه‌های ابتکاری فقرا برای پس‌انداز کردن، نشانگر این واقعیت است که آنها به جایگزین‌های ساده‌تری دسترسی ندارند و بنابراین میزان پس‌انداز آنها کمتر است.

بانک‌ها، عمدتاً به‌دلیل هزینه‌های اداری بالا، به‌دنبال مدیریت حساب‌های کوچک نیستند. بنابراین برای آنکه بتوان پس‌اندازهای کوچک را مدیریت کرد، باید هزینه‌های بانکی بسیار کاهش یابد، به‌طوری که بازکردن حساب‌های پس‌انداز برای فقرا، توجیه اقتصادی داشته باشد. برای مثال در کنیا، پول همراه^۲ به استفاده‌کنندگان اجازه می‌دهد پول خود را در حسابی متصل به تلفن‌های همراه

۱. Rotating Saving and Credit Associations

۲. M-PESA، یک خدمت اعتبار مالی خرد و انتقال پول بر مبنای تلفن همراه است که هم‌اکنون پیشرفته‌ترین سامانه خدمات پرداخت تلفن همراه در کشورهای در حال توسعه به‌شمار می‌رود. Pesa در زبان سواحیلی به معنی پول است.



سپرده‌گذاری و سپس از تلفن همراه برای فرستادن پول به حساب سایر افراد استفاده کنند. شیوه نقدینه‌سازی با چنین سامانه‌ای، در سال‌های اخیر فراگیر شده است و برخی کشورها قوانین جدیدی به تصویب رساندند که امکان این سپرده‌گذاری را فراهم می‌کند. روشن است که حساب‌های پس‌انداز به برخی مردم کمک می‌کند. اما نبود آن تنها مسئله‌ای نیست که فقرا را از پس‌انداز کردن باز می‌دارد.

درک شیوه نگرش مردم به آینده، به حل این تناقض‌های ظاهری کمک می‌کند. نگاه به فقرا، به‌عنوان افرادی بسیار ناشکیبا و ناتوان از اندیشیدن به آینده دور که تمایل ذاتی آنها به رفتار کوتاه‌بینانه، موجب فقیرماندن آنها می‌شود، سال‌های سال در قالب‌های متفاوتی وجود داشت. بسیاری از مردم، نه تنها فقرا، حتی زمانی که به فرصت‌های خوب پس‌انداز کردن دسترسی دارند، موفق به پس‌انداز نمی‌شوند.

بخشی از مشکل به روان‌شناسی انسانی بازمی‌گردد. همان‌طور که در فصل سه بحث کردیم، مغز انسان حال و آینده را بسیار متفاوت پردازش می‌کند. ما درباره چگونگی کارکرد خود در آینده، دیدگاهی ویژه داریم که با شیوه‌ای که امروز عمل می‌کنیم و در آینده عمل خواهیم کرد، ناسازگار است. ما امیدواریم «خود فردای» ما شکیباتر و مسئولانه‌تر از «خود امروزی» ما خواهد بود. به عبارت دیگر، کالاهایی که ما سرانجام امروز خریداری می‌کنیم، گاه کالاهایی نیستند که هنگام تصور خریدن در آینده به آنها افتخار می‌کنیم یا لذت می‌بریم.

بیشتر روش‌های پس‌انداز فقرا، برای حفظ پول خود نه تنها از دیگران، بلکه از هزینه‌های اضافی خود است. اگر نبود خویشتن‌داری، به‌راستی مسئله‌ای جدی باشد، ارزش دارد به کسی پول بدهیم تا ما را مجبور به پس‌انداز کردن کند. آشکار است که طراحی محصولات مالی با ویژگی‌های تعهدی قراردادهای تأمین مالی خرد، اما بدون بهره می‌تواند برای بیشتر مردم کمکی بزرگ به‌شمار رود. برای مثال گونه جدیدی از حساب به اهداف پس‌اندازی هر مشتری (مبلغی مشخص یا تاریخی معین) متصل می‌شود و مشتری تعهد می‌کند منابع مالی خود را تا رسیدن به این مبلغ یا زمان مشخص شده، برداشت نکند و بانک ضامن اجرای آن خواهد بود.

ارضای «خودِ وسوسه‌شده» برای ثروتمندان بسیار ارزان‌تر، پیامدهای آن سهل‌تر و خویشتن‌داری برای آنها آسان‌تر است. نتیجه چرخه‌ای معیوب است: پس‌انداز برای فقرا جذابیت کمتری دارد، زیرا رسیدن به هدفی معین مانند خرید یخچال برای آنها بسیار دور از دسترس دیده می‌شود و البته اگر پس‌انداز نکنند، همچنان فقیر باقی می‌مانند.

خویشتن‌داری شاید به‌دلیلی دیگر نیز برای فقرا دشوارتر باشد: تصمیم‌گیری درباره میزان

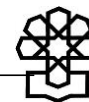
پس انداز به اندیشیدن درباره آینده نیاز دارد. هر اندازه ثروتمندتر باشیم، این تصمیم‌ها بیشتر برای ما گرفته می‌شود در حالی که فقرا برای هر بار پس انداز باید بارها و بارها بر مشکلات خویشتن داری پیروز شوند. مشکل این است که مثل عضله بازو، هر قدر بیشتر از خویشتن داری استفاده کنیم خسته تر می‌شویم. افزون بر این کورتیزول ناشی از تنش موجب می‌شود تصمیم‌های فقرا بیشتر از روی هوس باشد. بنابراین فقرا باید وظیفه‌ای دشوارتر را با منابع کمتر انجام دهند و بنابراین جای شگفتی نیست اگر آنها پس انداز کردن را دشوارتر ببینند.

رفتار پس اندازی، به شدت به انتظار مردم از آینده بستگی دارد. فقرایی که احساس می‌کنند چیزی برای از دست دادن ندارند، تمایل به تصمیم‌هایی دارند که ناامیدی از دستیابی به آرزوها را بازتاب می‌دهد. برای آن بخشی از ما که پول کافی و یک زندگی مطمئن داریم آسان می‌توانیم فرض کنیم انگیزه و انضباط امری ذاتی است. اما وقتی هر چیزی که می‌خواهید به نظر در فاصله دور ناممکنی قرار دارد، با انگیزه بودن بسیار دشوار می‌نماید.

اعتبار خرد، تحصیلات بهتر برای کودکان، داشتن شغلی همیشگی و مطمئن و انواع بیمه نمونه‌هایی از راه‌های فراوانی است که می‌توانیم به فقرا کمک کنیم تا از دیدگاه آینده‌ای بیاندیشند که در آن برخی از اهداف بلندمدت آنها می‌تواند دست‌یافتنی شود. حس امنیت ناشی از هر کدام از این راه‌ها، با ایجاد حسی از آینده پرامید و کاهش میزان تنش و فشار روانی، پس انداز را تشویق می‌کند.

فصل نهم - فقرا: کار آفرینان ناخواسته

پیش فرض جنبش تأمین مالی خرد و کسب و کار اجتماعی این است که فقرا به طور ذاتی کار آفرین‌اند و می‌توان با ایجاد محیطی مناسب و اندکی یاری در آغاز کار، فقر را نابود کرد. ما براساس شواهد نسبت به این پیش فرض تردید جدی داریم. فقرا سرمایه شخصی کمتر و دسترسی اندک به بیمه‌های رسمی و بانک‌ها دارند و در نتیجه نسبت به هرگونه ریسک اضافی کسب و کار آسیب پذیرترند. برای ماندن در یک کسب و کار، باید بازده کل (درآمد کل منهای هزینه‌های عملیاتی، مانند هزینه مواد و دستمزد) دستکم به اندازه‌ای باشد که هزینه‌های فرصت و راه‌اندازی کسب و کار را پوشش دهد. تناقض کسب و کار فقرا بازده حاشیه‌ای بالا و بازده کل پایین آنهاست. بازده حاشیه‌ای یعنی «اگر یک واحد پول بیشتر سرمایه‌گذاری کنید، خالص درآمدها نسبت به هزینه‌های عملیاتی چقدر افزایش می‌یابد؟» واقعیت این است که فقرا غالباً از کسب و کارهای عمدتاً بسیار کوچک خود، درآمدی



ناچیز به دست می‌آورند. سودآوری اندک کسب‌وکارهای فقرا روشن می‌سازد چرا به نظر نمی‌رسد اعتبارات خرد به دگرگونی بنیادی در زندگی آنها منجر شود و چرا وام‌دادن به فقرا برای شروع کسب‌وکاری جدید به بهبود شدید رفاه آنها منجر نمی‌شود.

اما این نکته معمای جدیدی را مطرح می‌سازد. واقعیت این است که بالا بودن بازده حاشیه‌ای بدان معنی است که رشد بازده کل آسان خواهد بود، پس چرا در واقعیت، این همه کسب‌وکارهای کوچک رشدی سریع ندارند؟ بخشی از پاسخ این است که بسیاری از این کسب‌وکارها نمی‌توانند وام زیادی بگیرند و میزانی هم که می‌توانند به‌عنوان وام دریافت کنند، بازپرداخت و نرخ بهره بالایی دارد. البته بسیاری نیز وجود دارند که با وجود امکان وام‌گرفتن، وامی نمی‌گیرند.

بخشی از دلیل رشد نکردن کسب‌وکارهای فقرا به ماهیت کسب‌وکار آنها بازمی‌گردد. سرمایه‌گذاری اندک، درآمد اندک عاید می‌کند و این درآمد برای سرمایه‌گذاری بیشتر تا ثروتمند شدن و پس از آن سرمایه‌گذاری‌های بیشتر کافی نیست. افزون‌بر این، برخورداری از مقداری مشخص موجودی سرمایه به میزانی از مدیریت و مهارت‌های دیگر نیاز دارد که این افراد فاقد آنها هستند. بنابراین، آنها در دام کوچک‌ماندن کسب‌وکار گرفتار می‌شوند.

براک^۱ یک مؤسسه تأمین مالی خرد در بنگلادش، ابتدا فقیرترین افراد را شناسایی می‌کرد و برای شروع به کار به آنها یک دارایی مانند چرخ خیاطی، کمک هزینه مالی اندک برای چند ماه به‌عنوان سرمایه در گردش و بسیاری پشتیبانی‌های دیگر مانند کلاس‌های سوادآموزی می‌داد. براک نشان می‌دهد حتی هنگامی که کمک به‌درستی صورت گیرد، اگرچه فقرا قادر به اداره موفق کسب‌وکارهای کوچکی می‌شوند که می‌تواند زندگی آنها را تغییر دهد، باز هم فقیر می‌مانند. بنابراین دلیل اینکه بسیاری از فقرا کسب‌وکار خود را رشد نمی‌دهند، این است که این کار برای شمار زیادی از آنها بسیار دشوار است: با توجه به اینکه آنها هرگز درآمد زیادی کسب نخواهند کرد، چندان در کسب‌وکار خود سرمایه‌گذاری مالی و احساسی نمی‌کنند. به همین دلیل فقرا کمتر از طبقه متوسط صرفه‌جویی می‌کنند، زیرا می‌دانند پس‌اندازشان آن اندازه نخواهد بود که اهداف مصرفی‌شان را در آینده تحقق بخشد.

در واقع، به نظر می‌رسد بی‌ثباتی شغلی تنها مسئله‌ای است که فقرا را از طبقه متوسط متمایز می‌کند. برای اینکه افراد بتوانند دیدگاه بلندمدت داشته باشند، حس ثبات شغلی ضروری است. افرادی که بهبودی قابل توجه را در کیفیت زندگی آینده خود پیش‌بینی نمی‌کنند، شاید تلاش خود را متوقف و به همین دلیل به ماندن در شرایط کنونی خود قناعت کنند. یک درآمد باثبات و قابل

پیش‌بینی، تعهدسپاری به مخارج آینده را امکانپذیر و اکنون وام‌گرفتن را نیز آسان‌تر و ارزان‌تر می‌سازد. «شغل باثبات» به فرد امکان می‌دهد برای انجام همه کارهایی که طبقه متوسط به‌خوبی انجام می‌دهد، ظرفیت فکری مورد نیاز را داشته باشد.

از آنجا که بیشتر مشاغل خوب در شهرها وجود دارند، مهاجرت می‌تواند نخستین گام برای تغییر مسیر زندگی یک خانواده باشد. یکی از پیامدهای مهاجرت موقتی این است که این قبیل کارگران هرگز به اندازه کافی برای کارفرما ارزشمند نمی‌شوند تا به استخدام همیشگی درآیند یا هر نوع آموزش ویژه ببینند. از این‌رو آنها در تمام طول زندگی خود کارگر موقت (فقیر) باقی می‌مانند.

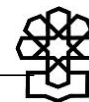
بنابراین برای استفاده از منابع دولتی در کمک به ایجاد کسب‌وکارهایی به اندازه کافی بزرگ، مثلاً با ارائه ضمانت‌های وام به سرمایه‌گذاری‌های متوسط، توجیه مناسبی وجود دارد. این روش می‌تواند به ایجاد چند چرخه مطلوب منجر شود: بر خورداری از شغلی ثابت، پس‌انداز بیشتر و دسترسی آسان‌تر به اعتبارات مالی به ارمغان می‌آورد، در نهایت با استعدادترین آنها خواهند توانست کسب‌وکار به اندازه کافی بزرگی را آغاز کرده که خود نیز سایر افراد را استخدام کنند.

اعتبارات خرد و سایر روش‌های کمک به کسب‌وکارهای خرد، هنوز هم نقشی مهم در زندگی فقرا بازی می‌کند، زیرا این کسب‌وکارهای خرد، شاید تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی، تنها راهی باشند که فقرا می‌توانند برای زنده‌ماندن برگزینند. با وجود این آنها نمی‌توانند بدین وسیله راهی برای خروج انبوه از فقر بیابند.

فصل دهم - سیاست‌ها و عرصه سیاسی

بی‌کفایتی دولت‌ها یکی از استدلال‌های قدیمی برخی از منتقدان کمک‌های خارجی است. در واقع اگر سیاست‌های با نهایت نیت خیر و خوب فکر شده به‌درستی اجرا نشوند، معمولاً تأثیری ندارند. در یک دیدگاه رایج در اقتصاد توسعه امروزی، فقر موجب فساد می‌شود و فساد موجب فقر. با کاهش فقر و بالا رفتن استانداردهای زندگی، جامعه مدنی و دولت‌ها توانمندتر می‌شوند تا بتوانند حاکمیت قانون را حفظ و با فساد مبارزه کنند. اما مشکل واقعی توسعه در دیدگاه اقتصاد سیاسی، نه طراحی یا اجرای سیاست‌های خوب، بلکه حل‌وفصل فرآیند و اصلاح عرصه سیاسی است.

نهادهای اقتصادی مانند حق مالکیت یا نظام مالیاتی به انگیزه‌های اقتصادی (مثلاً برای نوآوری و پس‌انداز) شکل می‌دهند در حالی که نهادهای سیاسی مانند دمکراسی، توانایی شهروندان را برای کنترل سیاستمداران و امکان جلوگیری از سازماندهی اقتصاد در جهت منافع خصوصی رهبران تعیین می‌کنند. همکاران ما، دارون عجم‌اوغلو و جیمز رابینسن، در کتاب «چرا کشورها شکست می‌خورند» باور دارند تا



وقتی نهادهای سیاسی اصلاح نشوند کشورها نمی‌توانند به توسعه اقتصادی دست پیدا کنند. اقتصاد سیاسی توسعه، علم سیاست را بر علم اقتصاد اولویت می‌دهد: این نهادهای سیاسی هستند که میدان سیاستگذاری اقتصادی را تعریف و محدود می‌کنند.

متأسفانه، نهادهای بد، به تداوم بخشی نهادهای بد دامن می‌زنند و چرخه‌ای معیوب ایجاد می‌کنند، بدون اینکه هیچ فرآیند طبیعی برای از بین بردن آنها وجود داشته باشد. افرادی که در سایه نهادهای سیاسی کنونی قدرت می‌یابند، از ثروت خود برای جلوگیری از هرگونه تلاشی استفاده می‌کنند که آنها را از قدرت خارج سازد. از این رو به ندرت رژی می‌موفق شده است خود از خودکامگی و فساد به دمکراسی کارآمد تبدیل شود. افزون بر این هیچ تضمینی وجود ندارد که حتی نهادهای خوب، لزوماً در عمل همواره به خوبی کار کنند.

دو نگرش تأثیرگذار طرفدار دیدگاه اقتصاد سیاسی توسعه، یعنی اولویت‌دهی به نهادها، وجود دارند: در نگرش اول، کشورهای ثروتمند جهان باید (حتی در صورت لزوم با زور) برای بهبود نهادها به کشورهای با نهادهای بد کمک کنند (مانند صدور دمکراسی به عراق توسط آمریکا). در نگرش دیگر، هرگونه تلاش برای دستکاری نهادها یا سیاست‌های از بالا به پایین محکوم به شکست است. حتماً دلایلی برای به وجود آمدن نهادهای کنونی وجود داشته است و اصلاح آنها باید تنها از درون و به تدریج روی دهد.

ما درباره تأثیر هر دو نگرش بالا در به سامان کردن اوضاع تردید داریم و در عمل، تغییرات نهادی چشمگیری را می‌بینیم که، به شکل حاشیه‌ای، در غیاب یک حمله خارجی یا انقلاب تمام عیار اجتماعی رخ داده است. با نگاه از پایین، همیشه لازم نیست برای بهبود پاسخگویی و کاهش فساد، تغییرات بنیادی در نهادها ایجاد کنیم. نمونه‌های بسیاری وجود دارد که دمکراسی، به صورت محدود و در سطح محلی، در درون رژیم‌های اقتدارگرا ایجاد شده است. بنابراین، عرصه سیاسی را نیز مانند سیاستگذاری می‌توان و باید در حاشیه و به ظاهر جزئی بهبود داد. بدیهی است که به این شیوه تمام مشکلات حل نخواهد شد، اما همچنان کارهای زیادی باقی می‌ماند که می‌توان انجام داد. همان نوع فلسفه‌ای که در سراسر این کتاب به پشتیبانی از آن پرداختیم، توجه به جزئیات، درک روش تصمیم‌گیری مردم و تمایل به آزمودن، در عرصه سیاسی همان اندازه کاربرد دارد که در هر عرصه دیگر.

سیاست‌های خوب (گاهی اوقات) در محیط‌های سیاسی بد روی می‌دهند و شاید مهمتر از آن، سیاست‌های بد (اغلب) در محیط‌های کاملاً خوب نهادی اتفاق می‌افتند. انگیزه‌های فرادستان سیاسی چنان پیچیده است که شاید در یک زمان و مکان خاص به سودشان باشد

سیاست‌هایی را به اجرا گذارند که اتفاقاً برای فقرا خوب است. احتمالاً نیت‌های خوب، عنصری لازم برای سیاست‌های مناسب اما نه ضرورتاً کافی هستند، اما گاهی سیاست‌های بسیار بد از بهترین نیت‌ها سرچشمه می‌گیرند.

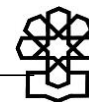
بخشی از مشکل این است که حتی هنگامی که دولت‌ها نیت‌های خوبی دارند، اجرای تصمیم‌های آنها از بنیاد بسیار دشوار است: نخست، برای ارزیابی کارکرد بسیاری از کارمندان دولت، هیچ راه آسانی وجود ندارد. به همین دلیل برای آنچه آنها باید و نباید انجام دهند، قوانین بسیاری وضع شده است. دوم، همواره وسوسه زیرپا گذاشتن قوانین وجود دارد که به فساد منجر می‌شود.

خطر فساد در سه موقعیت وخیم‌تر خواهد بود: نخست، در مواردی که دولت تلاش می‌کند مردم را به انجام کارهایی که دوست ندارند (مانند پوشیدن کلاه ایمنی در هنگام راندن موتورسیکلت)، ترغیب کند؛ دوم، هنگامی که به مردم ارزشی بیش از آنچه برای آن پرداخت می‌کنند (مانند ارائه تخت رایگان بیمارستان)، تعلق گیرد. سوم، وقتی کارمندان کمتر از میزان کاری که انجام می‌دهند دریافت می‌کنند و به‌خوبی پایش نمی‌شوند و به هر جهت در صورت اخراج شدن نیز چیز اندکی از دست می‌دهند. شواهدی بسیار نشان می‌دهد که این مشکلات در کشورهای فقیر به‌صورتی جدی‌تر وجود دارند.

اتلاف و شکست سیاست‌گذاری در مقیاس بزرگ، اغلب نه به‌دلیل وجود هرگونه مشکل ساختاری عمیق، بلکه به‌دلیل تنبلی در اندیشیدن در مرحله طراحی سیاست‌گذاری روی می‌دهد. عرصه سیاسی خوب حتی اگر برای سیاست‌های خوب لازم باشد، اما بی‌شک کافی نیست.

حتی در محیط‌های نهادی بد با تمرکز بر برنامه‌های آشکار و قابل اندازه‌گیری می‌توان با موفقیت به فقر توجه کرد و با ثروتمندتر و آگاه‌تر ساختن مردم چرخه‌ای مطلوب را آغاز کرد که در آن نهادهای خوب پدیدار خواهند شد. عرصه سیاسی به‌طور کامل میزان اثرگذاری سیاست‌ها را تعیین نمی‌کند و سیاست‌های خوب می‌تواند چرخه معیوب انتظارات پایین از عرصه سیاست را بشکند: اگر دولت شروع به ارائه خدمات نماید، مردم عرصه سیاست را جدی‌تر می‌گیرند و برای ارائه بیشتر خدمات، به دولت فشار وارد می‌آورند. هنگامی که دولت اعتماد مردم را به‌دست آورد، می‌تواند کمتر نگران کوتاه‌مدت باشد. این امر شانس او را برای طراحی سیاست‌های بهتر و دوراندیشانه‌تر بیشتر می‌کند.

تمرکز تنها روی اصلاح نهادهای کلان به‌عنوان شرط لازم و کافی برای دستیابی به هر پیامدی مثبت، تا اندازه‌ای نابجاست. اما در حاشیه، فضای قابل توجهی برای بهبود نهادهای خرد و



سیاستگذاری محلی وجود دارد. درک دقیق انگیزه‌ها و محدودیت‌های همگان می‌تواند به نهادها و سیاست‌هایی منجر گردد که بهتر طراحی و کمتر به فساد یا کوتاهی در انجام وظیفه کشیده شود. این تغییرات می‌توانند آغازگر انقلابی آرام باشند.

نتیجه‌گیری

اگر زنان و مردان به‌خوبی تحصیل کرده، کاملاً تغذیه شده و سلامت باشند، به‌نظر شدنی می‌رسد که هر زمان جرقه رشد اقتصادی زده شد، احتمال اوج‌گرفتن بیشتر باشد. اما تا هنگامی که آن برانگیختگی روی دهد، باید کاری کرد تا انتظارکشیدن برای جرقه قابل‌تحمل‌تر شود. اگر فلاکت و درماندگی اجازه ادامه حیات یابد و خشم و خشونت چیره شود، روشن نیست که جرقه رشد هرگز از راه برسد. حتی اگر سیاست اجتماعی ربطی به رشد اقتصادی نداشته باشد، دلیل اخلاقی انجام هر کار ممکن برای بهبود زندگی فقرا، هم‌اکنون، همچنان محکم باقی می‌ماند.

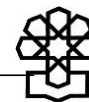
در این کتاب به خصوص، پنج درس اصلی برای بهبود زندگی فقرا پدیدار شدند. نخست اینکه فقرا اغلب اطلاعات حیاتی ندارند و به چیزهایی نادرست (مانند ارزش کم سال‌های اولیه تحصیل) باور دارند. در نهایت وقتی باورهای راسخ‌شان نادرست از آب در می‌آید، تصمیم نادرست، گاه با پیامدهای وخیم، می‌گیرند. حتی وقتی آنها می‌دانند که نمی‌دانند، عدم قطعیت حاصل می‌تواند آسیب‌رسان باشد. برای مثال، عدم قطعیت درباره منافع واکسن زدن همراه با تمایل به تأخیر انداختن منجر به این می‌شود که بسیاری از کودکان واکسینه نمی‌شوند. ما نمونه‌های زیادی دیدیم که در اختیار گذاشتن اطلاعاتی ساده تغییری بزرگ به‌وجود می‌آورد. یک پیکار اطلاعاتی، برای نتیجه دادن، باید ویژگی‌های زیادی داشته باشد: باید چیزی را که مردم هم‌اکنون نمی‌دانند، به شیوه‌ای جذاب، ساده و از منبعی مطمئن به آنها بگوید.

دوم اینکه، فقرا مجبورند بار مسئولیت جنبه‌های بسیار زیادی از زندگی خود را به دوش بکشند. گویی هرچه ثروتمندتر باشی، تصمیم‌های «درست‌تری» از پیش برایت گرفته شده است. فقرا آب لوله‌کشی ندارند و باید آب را خود تصفیه کنند. آنها هیچ شیوه خودکاری برای پس‌انداز کردن مانند برنامه بازنشستگی یا پرداخت حق بیمه تأمین اجتماعی ندارند. بنابراین باید راهی برای اطمینان از پس‌انداز کردنشان پیدا کرد. این تصمیم‌ها برای هرکسی دشوار است، زیرا نیازمند کمی تأمل در زمان حال یا صرف‌نظر کردن از برخی دیگر هزینه‌های کوچک در امروز است درحالی‌که منافع عموماً در آینده دور به‌دست می‌آید؛ از این‌رو، به تأخیراندازی اتفاق می‌افتد که برای فقرا با این واقعیت آمیخته است که آنان هم‌اکنون نیز در زندگی خود گرفتاری‌های بسیار بیشتری از ما دارند. با ساده‌سازی

تا جای ممکن انجام کار درست با استفاده از تشویق‌هایی کوچک، زندگی فقرا می‌تواند به‌طوری معنادار بهبود یابد: مثلاً گونه‌ای از حساب‌های پس‌انداز که واریز پول به حساب را آسان و برداشت از حساب را به شیوه‌ای هزینه‌بر می‌کند، می‌تواند در صورت لزوم به‌سادگی در دسترس همگان قرار گیرد. سوم اینکه برخی بازارها برای فقرا وجود ندارند یا آنها در این بازارها با قیمت‌های نامطلوبی روبرو می‌شوند. فقرا نرخ‌های بازپرداخت کمرشکنی برای وام‌های خود می‌پردازند و با وجود تأثیرات ویرانگر مشکلات جدی سلامت، بازار بیمه سلامت برای آنها توسعه نیافته است. در برخی موارد که غیبت بازار احساس می‌شود، یک نوآوری فناورانه یا نهادی امکان توسعه بازار را ایجاد می‌کند. این مسئله در مورد اعتبارخرد اتفاق افتاد که وام‌های کوچک را با نرخ‌های بهره قابل‌پرداخت در دسترس میلیون‌ها فقیر قرار داد. اما در مواردی که شرایط لازم برای خودپدیداری یک بازار اساساً وجود ندارد، دولت‌ها باید برای پشتیبانی بازار مداخله کنند تا این شرایط لازم فراهم شود، یا در صورت شکست بازار، خدمت را خود ارائه کنند. این مداخله می‌تواند به شکل در اختیار گذاشتن رایگان کالاها یا خدمات یا حتی پاداش دادن به افراد بابت انجام کارهای لازم برای آنها باشد. اغلب در نهایت، برحسب سرانه خدمت، ارزان‌تر تمام می‌شود که خدمتی را به رایگان توزیع کنیم تا اینکه بکوشیم حق‌الزحمه‌ای ناچیز از آن بگیریم. برای مثال، دولت‌ها می‌توانند به حق بیمه یارانه دهند یا کوپن‌های ثبت‌نام در مدرسه توزیع کنند.

چهارم اینکه کشورهای فقیر، چون فقیرند یا چون تاریخی بداقبال داشته‌اند، محکوم به شکست نیستند. درست است که در این کشورها سیاست‌ها اغلب نتیجه نمی‌دهند: برنامه‌هایی که هدفشان کمک به فقرا است در نهایت به دست آنها نمی‌رسد. اما بسیاری از این شکست‌ها بیشترین ارتباط را با ایرادهای اجتناب‌پذیر در طراحی جزئی سیاست‌ها دارد. بهبود حکمرانی و سیاستگذاری بدون تغییر ساختارهای موجود سیاسی و اجتماعی امکان‌پذیر است. دورنمای گسترده‌ای برای بهبود حتی در محیط‌های «خوب» نهادی و اندکی حاشیه برای اقدام حتی در محیط‌های بد وجود دارد.

سرانجام انتظارات درباره آنچه افراد قادرند انجام دهند، بیشتر وقت‌ها به پیش‌بینی‌های خودمحقق منتهی می‌شود. وقتی معلمان به کودکان می‌گویند به اندازه کافی باهوش نیستند که بتوانند دوره آموزشی را تمام کنند، آنها ترک تحصیل می‌کنند؛ کاسبان خرد چون انتظار دارند که حتی در صورت بازپرداخت وام، دوباره به سرعت زیر بار وام بروند، تلاش لازم را برای بازپرداخت وام خود نمی‌کنند؛ سیاستمدارانی که کسی از آنان انتظار انجام کاری ندارد، انگیزه‌ای در کوشش کردن برای بهبود زندگی افراد نیز ندارند. تغییر انتظارات ساده نیست، اما ناممکن هم نیست. مهمتر اینکه، موفقیت اغلب



با خود موفقیت می آورد. وقتی موقعیتی شروع به بهبود می کند، بهبود خودبه خود روی باورها و رفتار تأثیر می گذارد.

با وجود این پنج درس، ما همچنان از دانستن همه آنچه می توانیم و نیاز است بدانیم بسیار دوریم. این کتاب تنها فراخوانی به نگاه نزدیک تر است. اگر در برابر نوعی تنبلی و تفکر قالبی که هر مسئله ای را به مجموعه مشابهی از قواعد کلی فرومی کاهد، ایستادگی کنیم؛ اگر مستقیماً به افراد فقیر گوش فرا دهیم و خود را مجبور کنیم تا منطق انتخاب های آنها را دریابیم؛ اگر امکان اشتباه را بپذیریم و هر ایده ای را، شامل ایده هایی که ظاهراً بیشترین تطابق را با عقل سلیم دارند، در معرض امتحان های سخت گیرانه تجربی قرار دهیم، آن گاه قادر خواهیم بود نه تنها جعبه ابزار و بسته هایی از سیاست های کارآمد بسازیم، بلکه همچنین بهتر دریابیم چرا فقرا این گونه زندگی می کنند.

با مجهز شدن به این فهم صبورانه می توانیم دام های فقر را در جاهایی که واقعاً قرار دارند شناسایی کنیم و بدانیم چه ابزارهایی در اختیار فقرا قرار دهیم که به آنها در بیرون آمدن از این دام ها کمک کنیم. پس بهتر است از وانمود به وجود راه حل های آماده دست برداریم و به جستجوی ایده های کوچک و بزرگی بپردازیم که سرانجام ما را به جهانی بدون فقر رهنمون می کنند.



مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۴۵۹۹

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: اقتصاد فقیر: بازاندیشی بنیادین در شیوه مبارزه با فقر جهانی

نام دفتر: مطالعات اقتصادی (گروه مطالعات محیط کسب‌وکار)

تهیه و تدوین: جعفر خیرخواهان

ناظران علمی: سید امیر سیاح، رضا زمانی

متقاضی: معاونت پژوهش‌های اقتصادی

ویراستار تخصصی: _____

ویراستار ادبی: _____

واژه‌های کلیدی:

۱. فقرزدایی

۲. سیاستگذاری

۳. فقرا

۴. محرومان

۵. کسب‌وکار



تاریخ انتشار: ۱۳۹۴/۹/۳۰